

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

صرفی
فارسی قدھاری

المکتبۃ الحقیقیۃ

محلہ جنتی پشاور، پاکستان

قرن ۲۲-۲۹

المقولات المستطيرة

النظر امد العلوم والتجاربها

الحمد لله على اصابته كتابه طالب نعمه نايما در بيان ضرر عن قول ابراهيم بن محمد بن

قند هار



یطلب من

الملکین الحقین

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

فون ۲۲۰۴۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِحَمْدِهِ وَنُصَلِّ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ
 اَآبَآءِ

بدانکه فعل صحیح ثنائی مجرد همیشه باب شهور آمده است باب اقل از فعل
 صحیح ثنائی مجرد بر وزن فَعَلَ یَفْعُلُ فَعْلًا آمده است بجهن ضَوْبٌ یَضْرِبُ
 ضَرْبًا نَهْضًا ضَرْبٌ وَضَرْبٌ یَضْرِبُ ضَرْبًا فَذَلِكَ مَضْرُوبٌ لَمْ یَضْرِبْ
 نَمْ یَضْرِبْ لَا یَضْرِبْ لَا یَضْرِبُ لَنْ یَضْرِبَ لَنْ یَضْرِبَ وَالْأَمْرُ مِنْهُ
 اِضْرِبْ یَضْرِبْ یَضْرِبْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبْ وَالظَّنُّ مِنْهُ
 نَضْرِبْ وَالْإِلَآةُ مِنْهُ مَضْرِبٌ وَمَضْرِبَةٌ وَمَضْرَابٌ وَاجْمَعُ مِنْهُمَا مَضَارِبٌ
 وَمَضَارِيبٌ وَافْعَلِ التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَضْرِبْ وَالْمَوْنَتُ مِنْهُ ضَرْبٌ
 وَاجْمَعُ مِنْهُمَا أَضَارِبٌ وَضَرْبٌ ضَرْبٌ وَضَرْبٌ بِلُوحْدِ حُرُوفِ

اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل با ضی معلوم سازند حرف
 حرف اول مفتوح بر فتح خود باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتوا دادند و حرف
 را بینی بر فتح ساختند - تثنیة مصدر

بنی یاضرب ضارب ضارب ضارب

مَصارِبُ بُونِ مَصارِبِ بِنِ ہر دو جمع مذکر سالم مَصارِبُ است مَصارِبُ اکم واحد مذکر بود
 چون خواستند کہ اسم واحد مذکر را جمع مذکر سالم سازند در آخرش واو از برائے علامت
 جمع مذکر سالم در حالت رُفَع دیا یا در حالتی تَصْبِی و خبر یا کسرو ما قبل و فون مفتوحه عوض
 از حرکت رُفَعی مفرد در آخرش در آوردند تا از مَصارِبُ گشت مَصارِبُ بُون شد در حالت
 رُفَع و یا مَصارِبِ بِنِ شد در حالتی تَصْبِی و خبر مَصارِبُ بِنِ بدل مَصارِبُ بود مَصارِبُ
 اکم واحد مذکر بود چون خواستند کہ اسم واحد مذکر را اکم واحد مؤنث سازند در
 آخرش تائی متحرکہ منونہ از برائے علامت تائینت در آوردند حرف کہ ما قبل از تائی
 تائینت بود آن را تائینی بر فتح ساختند تا از مَصارِبُ گشت مَصارِبُ بِنِ شد مَصارِبُ بِنِ
 مَصارِبِ بِنِ ہر دو تشدید مَصارِبُ بِنِ است مَصارِبُ بِنِ اکم واحد مؤنث بود چون
 کہ اسم واحد مؤنث را تشدید سازند در آخرش الف از برائے علامت تشدید
 در حالت رُفَع الف مَصارِبُ بِنِ شد در حالت رُفَع و یا مَصارِبِ بِنِ شد در حالتی
 تَصْبِی و خبر مَصارِبُ بِنِ جمع مؤنث سالم مَصارِبُ بِنِ است مَصارِبُ بِنِ اکم واحد
 مؤنث بود چون خواستند کہ اسم واحد مؤنث را جمع مؤنث سالم سازند در آخرش الف
 و تائی متحرکہ منونہ از برائے علامت جمع مؤنث سالم در آوردند حرف کہ ما قبل از الف
 بود آن را حرکت فتح دادند تا از مَصارِبُ بِنِ گشت مَصارِبُ بِنِ شد بعدہ اجتماع
 علامتی تائینت از یکجہن ہم آمدند تائی اولی را حذف کردند تائی لامی و علامتہ
 لا تَحذف و لا تَمبَدل و لا تَغیر تا از مَصارِبُ بِنِ گشت مَصارِبُ بِنِ شد مَصارِبُ بِنِ جمع مؤنث

ضابرب است ضابرب اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکمیل سازند
حرف اول ثالث در اربع را حرکت فتح دادند الف و حان را اذن کردند به عوض آورد
آخرش تالی متحرکه منونه از برای علامت جمع تکمیل در آوردند تا از ضابرب گشت ضابرب
شد ضابرب نیز جمع تکمیل ضابرب است ضابرب اسم واحد مذکر بود چون خواستند که
اسم واحد مذکر را جمع تکمیل سازند حرف اول را حرکت ضم دادند ثالث را امشد
ساختند حرکت فتح دادند الف و حان را اذن کردند به عوض آورد چهارم جالف
از برای علامه جمع تکمیل در آوردند و در آخرش تنوین ممکن از برای علامه اسمیت در آوردند
تا از ضابرب گشت ضابرب نیز جمع تکمیل ضابرب است
ضابرب اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکمیل سازند حرف
اول را حرکت ضم دادند ثالث را امشد و ساختند حرکت فتح دادند الف و حان را
اذن کردند در آخرش تنوین ممکن از برای علامه اسمیت در آوردند تا از ضابرب
گشت ضابرب نیز جمع تکمیل ضابرب است ضابرب اسم
واحد مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع تکمیل سازند حرف
اول را بر حالت خود باقی گذاشتند ثانی که قبل حرکت بود آن را با و مفتوحه
بلا کردند سوم جالف از برای علامت جمع تکمیل در آوردند حرف که بعد از
الف جمع تکمیل بود آن را بر کسر خود بدل تا و تنوین اذن کردند جهت فتح
و منع حرف تا از ضابرب گشت ضابرب شد ضابرب و ضابرب
تنوین بر وجه صورت داخل نمیشود

بنا بر این صورت ضابرب است

[illegible]

ساکن ماقبلش کسوا آن داو را بیابا بل کردند از مضایرب و مضایرب گشته
گشتند مضایرب و مضایرب شدند بیت

اِنْ دَلَمَ لَمَّا دَلَامَ اَمْرًا مِی نَهی نِز مِج حَرَت جازم نعل مضایربیدغا

اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ
نَضْرِبُ بودند چون اِنْ شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند

در آخر ایشان جزم کردند و علامه الحزم در آخر مضرات صحیح اللام بغیر از
داده مؤنث مخاطبه سقوط حرکت رنی مفروضند تا اِنْ یَضْرِبُ نَضْرِبُ

اَضْرِبُ نَضْرِبُ گشتند اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ
نَضْرِبُ شدند اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ

اِنْ یَضْرِبُ در اصل یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ
نَضْرِبُ بودند چون اِنْ شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند

در آخر ایشان جزم کردند و علامه الحزم در آخر تشنیه با در هر دو وجه مذکور عالم
در داده مؤنث مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رنی مفروضند تا اِنْ

یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ
یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ

اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ در اصل یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ
تَشْکِیکِیَه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند و آخر ایشان چیزی نکردند

زیرا که این فون عوض از حرکت نمی مغز نیست بلکه ضمیر فاعل است و ضمیر لا محذور
 و لا یتغیر و لا یتبدل پس تا از یضربن یضربن گشتند ان یضربن ان
 یضربن شدند مجموعہ ہذا ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب ان یضرب
 ان یضرب یا ان یضربن ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب ان یضرب
 یضربن ان یضرب یا ان یضربن ان یضرب ان یضرب و مجهول
 قیاس بر معلوم است چون ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب ان یضرب
 یضرب ان یضرب یا ان یضربن ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب ان یضرب
 یضربن ان یضرب یا ان یضربن ان یضرب ان یضرب ان یضرب کم یضرب
 کم یضرب کم یضرب کم یضرب در اصل یضرب یضرب یضرب یضرب
 بودند چون کم یضرب جمعیہ معلومہ در اول الخ مجموعہ ہذا کم یضرب کم یضرب یا
 کم یضرب کم یضرب کم یضرب یا کم یضربن کم یضرب کم یضرب یا کم یضرب
 کم یضربن کم یضرب یا کم یضربن کم یضرب کم یضرب مجهول علی
 ہذا القیاس کم یضرب کم یضرب یا کم یضرب کم یضرب کم یضرب کم یضرب یا کم
 یضربن الخ کم یضرب کم یضرب کم یضرب کم یضرب کم یضرب در اصل یضرب
 یضرب یضرب یضرب بودند چون کم یضرب استغراقیہ جارحہ معلومہ الخ مجموعہ ہذا کم یضرب
 یضرب کم یضرب یا کم یضرب کم یضرب کم یضرب کم یضرب یا کم یضربن الخ مجهول
 قیاس کن چو کم یضرب استغراقیہ جارحہ مجهولہ الخ مجموعہ ہذا کم یضرب کم یضرب یا کم یضرب

اَنْ ناصبه مصدر معلومه در اول ایشان در آردند آخر ایشان را نصب کردند و
 علامه نصب در آخر تنذیه ما و در هر دو جمع مذکر سالم و در واحد مؤنث محلی طبع
 سقوط نونات عوض از حرکت رنی مفرد شدند محلاً للنواصب علی الجوازم لان الجوزم
 فی الالفعال کالجری الالسمار تا از یضربان یضربون تضربان تضربون
 تضربون تضربان گشتند اَنْ یضربا اَنْ یضربوا اَنْ تضربا اَنْ
 تضربوا اَنْ تضربی اَنْ تضربا شدند اَنْ یضربن اَنْ تضربن در
 اصل یضربن تضربن بودند چون اَنْ ناصبه مصدریه معلومه در اول ایشان
 در آردند آخر ایشان را چیزی نکردند زیرا که این نون عوض از حرکت رنی مفرد
 نیست بلکه ضمیر فاعل است الفمیر لا یحذف تا از یضربن تضربن گشتند
 اَنْ یضربن اَنْ تضربن شدند مجموعه هذا اَنْ یضرب اَنْ یضربا اَنْ یضربوا
 اَنْ تضرب اَنْ تضربا اَنْ یضربن اَنْ تضرب اَنْ تضربا اَنْ تضربوا
 اَنْ تضربی اَنْ تضربا اَنْ تضربن اَنْ اضرب اَنْ تضرب مجهول
 علی هذا القیاس نحو اَنْ یضرب اَنْ یضربا اَنْ یضربوا اَنْ یضرب
 اَنْ تضرب اَنْ اضرب اَنْ یضرب اَنْ یضربا اَنْ یضربوا اَنْ تضرب
 تضرب بودند چون اَنْ تا کیده ناصبه معلومه در اول ایشان در آردند الخ
 مجهول نیز کسی یضرب کی تضرب کی اضرب کی تضرب در اصل یضرب
 تضرب اضرب تضرب بودند چون کسی سببیه ناصبه معلومه الخ معلوم و مجهول

یا دهن تاکید ثقیله را حرکت فتحه دادند تا از اضری بن گشت اضری بن شد
 اضری بن قس اضری بنات در اصل اضری بن بود چون نون تاکید ثقیله با او
 متصل شد بعده اجتماع ثلث نونات شد چون اجتماع ثلث نونات در کلام
 عرب متکرر پیدا شدند لاجرم الف مفاصل در میان ایشان در آوردند تا اجتماع
 ثلث نونات نشود و نون تاکید ثقیله را حرکت کسره دادند تا از اضری بن گشت
 اضری بنات شد مجموعه بن اضری بن اضری بن اضری بن اضری بن اضری بن
 اضری بن در اصل اضری بن بود چون نون تاکید خفیفه با او متصل شد بعده التقاء
 ساکنین شد میان با دهن خفیفه علی غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در
 کلام عرب جائز نبود بار حرکت فتحه دادند تا از اضری بن گشت اضری بن شد اضری بن
 در اصل اضری بن بود چون نون تاکید خفیفه با او متصل شد بعده التقاء ساکنین شد میان
 داو و نون خفیفه علی غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در کلام عرب
 جائز نبود و او را حذف کردند و ضم ما قبل ابر حالت و باقی گذاشتند تا دلالت کند
 بر خفیت و او تا از اضری بن گشت اضری بن شد اضری بن در اصل اضری بن بود چون نون
 تاکید خفیفه با او متصل شد بعده التقاء ساکنین شد میان یا و نون تاکید خفیفه علی
 غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در کلام عرب جائز نبود یا را حذف
 کردند و کسره ما قبل را بر حالت خود باقی گذاشتند تا دلالت کند بر خفیت یا تا از
 اضری بن گشت اضری بن شد مجموعه بن اضری بن اضری بن اضری بن اسم ظرف مقصود

صورت اگر در آن شبیه جای نون نشیند و باشد بنون تاکید ثقیله که در شبیه ص

را از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند بعوض او میم
مفهوم در اولش در آوردند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند و در آخرش
تنوین نمکن از برای علامه اسمیت در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت
مَضَرِبٌ شد مَضَرِبٌ بَانَ مَضَرِبٌ بَيْنَ هِرْدَ تثنیه مَضَرِبٌ سِت مَضَرِبٌ اِکْم
واحد بود چون خواستند که اسم واحد را تثنیه سازند در آخرش الف از برای
علامت تثنیه در حالت رفع الف مَضَرِبٌ بَانَ شد در حالت نفع و یا مَضَرِبٌ بَيْنَ شد
در حالتی نصب و جر مَضَارِبٌ جمع تکسیر مَضَرِبٌ سِت مَضَرِبٌ اِکْم واحد بود
چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر سازند حرف اول بر حالت خود بانی گذاشتند
ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکسیر آوردند حرف که
مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را بر کسر خوب گذاشتند تنوین را حذف کردند از جهت منع
صرف تا از مَضَرِبٌ گشت مَضَارِبٌ شد مَضَارِبٌ تصغیر مَضَرِبٌ است
مَضَرِبٌ اِکْم واحد کبر بود چون خواستند که اسم واحد کبر را اسم واحد مصغر سازند
حرف اول را حرکت ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جایا از برای
علامت تصغیر در آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن را بر کسر خوب گذاشتند
تا از مَضَرِبٌ گشت مَضَارِبٌ شد مَضَرِبٌ بَانَ مَضَرِبٌ بَيْنَ مَضَارِبٌ
مَضَارِبٌ اِکْم آله مَضَرِبٌ نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را
حذف کردند بعوض او میم کسره در اولش در آوردند ما قبل آخر را حرکت

مضارع خواسته میم کسره در اولش در آوردند ما قبل آخر را حرکت
تنوین نمکن از برای علامه اسمیت در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت
مَضَرِبٌ شد مَضَرِبٌ بَانَ مَضَرِبٌ بَيْنَ هِرْدَ تثنیه مَضَرِبٌ سِت مَضَرِبٌ اِکْم
واحد بود چون خواستند که اسم واحد را تثنیه سازند در آخرش الف از برای
علامت تثنیه در حالت رفع الف مَضَرِبٌ بَانَ شد در حالت نفع و یا مَضَرِبٌ بَيْنَ شد
در حالتی نصب و جر مَضَارِبٌ جمع تکسیر مَضَرِبٌ سِت مَضَرِبٌ اِکْم واحد بود
چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر سازند حرف اول بر حالت خود بانی گذاشتند
ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکسیر آوردند حرف که
مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را بر کسر خوب گذاشتند تنوین را حذف کردند از جهت منع
صرف تا از مَضَرِبٌ گشت مَضَارِبٌ شد مَضَارِبٌ تصغیر مَضَرِبٌ است
مَضَرِبٌ اِکْم واحد کبر بود چون خواستند که اسم واحد کبر را اسم واحد مصغر سازند
حرف اول را حرکت ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جایا از برای
علامت تصغیر در آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن را بر کسر خوب گذاشتند
تا از مَضَرِبٌ گشت مَضَارِبٌ شد مَضَرِبٌ بَانَ مَضَرِبٌ بَيْنَ مَضَارِبٌ
مَضَارِبٌ اِکْم آله مَضَرِبٌ نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را
حذف کردند بعوض او میم کسره در اولش در آوردند ما قبل آخر را حرکت

فقد دادند و آخرش تنوین ممکن از برای علامه اسمیت قرار دند تا از فعل مضارع
مطلق گشت مضرب شد مضرب یا ن مضرب بتین هر دو تشبیه مضرب است
مضرب اسم واحد بود و مضارب جمع تکمیل مضرب است مضرب اسم واحد
بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسوم را بقوم بدل کردند ثانی ماکن
را حرکت فتح دادند و سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد از این
جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف از مضرب
گشت مضارب شد مضرب تصحیف مضرب است مضرب اسم واحد تکمیل
الم مضرب شد مضرب مضرب یا ن مضرب بتین مضارب مضرب تشبیه
نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعات اخذ کردند بعضی اسمیک کسره
در اولش نه آوردند ثالث در ابع را حرکت فتح دادند و آخرش تائی متحرکه از برای
علامه الیه و سلی و تنوین ممکن از برای علامت اسمیت قرار دند تا از فعل مضارع
مطلق گشت مضرب شد مضرب یا ن مضرب بتین هر دو تشبیه مضرب تشبیه
ست مضرب تشبیه اسم واحد و مضرب بتان شد در حالت دفع و یا مضرب بتین
شد حالتی نصب و جر مضارب جمع تکمیل مضرب تشبیه است مضرب تشبیه اسم واحد
بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره کسوم را بقوم بدل کردند ثانی ماکن
را حرکت فتح دادند و سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد
از الف جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تا وحدت را و تنوین ممکن

در هر دو تشبیه مضرب تشبیه است مضرب تشبیه اسم واحد بود و مضارب جمع تکمیل مضرب است مضرب اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسوم را بقوم بدل کردند ثانی ماکن را حرکت فتح دادند و سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد از این جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف از مضرب گشت مضارب شد مضرب تصحیف مضرب است مضرب اسم واحد تکمیل الم مضرب شد مضرب مضرب یا ن مضرب بتین مضارب مضرب تشبیه نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعات اخذ کردند بعضی اسمیک کسره در اولش نه آوردند ثالث در ابع را حرکت فتح دادند و آخرش تائی متحرکه از برای علامه الیه و سلی و تنوین ممکن از برای علامت اسمیت قرار دند تا از فعل مضارع مطلق گشت مضرب شد مضرب یا ن مضرب بتین هر دو تشبیه مضرب تشبیه ست مضرب تشبیه اسم واحد و مضرب بتان شد در حالت دفع و یا مضرب بتین شد حالتی نصب و جر مضارب جمع تکمیل مضرب تشبیه است مضرب تشبیه اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره کسوم را بقوم بدل کردند ثانی ماکن را حرکت فتح دادند و سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد از الف جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تا وحدت را و تنوین ممکن

حذن کردند از جهت ضدیت و منع مرن تا از مضی بکشت گشت مضارب
 شد مضارب بکشت قیاس است مجموعۀ مضارب بکشت مضارب بتان مضارب بتان مضارب
 مضارب بکشت مضارب اب ایضاً از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را
 حذف کردند به عوض او میم کسره با سکون فاکمه در او نش در آوردند ثالث را
 حرکت فتحه دادند چهارم جا الف از برای علامه کبری و تنوین ممکن از
 برای علامت اسمیت در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مضارب
 شد مضارب ابان مضارب ابان هر دو تنبیه مضارب اب است مضارب اسم واحد بود
 مضارب ابان شد در حالت رفع و یا مضارب ابان شد در حالتی نصب هر مضارب رب
 جمع تکمیل مضارب اب است مضارب اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل
 سازند کسوه میم را بفتح بدل کردند تا بی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای
 علامت جمع تکمیل در آوردند حرف که ما بعد از الف جمع تکمیل بود آن حرکت کسر دادند
 تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف مضارب از این نقش لا یعتبر به مضارب
 بعده الف ساکن یا قبلش مکسور آن الف را بیابیل کردند تا از این نقش گشت
 مضارب رب شد مضارب رب قیاس است مجموعۀ این است مضارب ابان
 مضارب ابان مضارب رب مضارب اسم تفضیل مضارب از فعل مضارع معلوم
 بنا کردند حرف مضارعت اخذ کردند پس بجزه مضارع تنفیذیه را و نش در آوردند قبل
 آخر حرکت فتحه دادند در آخر تنوین ممکن مضارب در آوردند تا از فعل مضارع معلوم
 از جهت علامت تنبیه اول تعدد رای مضارب از جهت تنبیه

در آن کبری سالف از یاد و مخرج و کشت

که در الف مضارع مثل مضارب علامت تنبیه

گشت اَصْرَبُ شد اَصْرَبُ بَانِ اَصْرَبُ بَيْنِ هر دو تشبیه اَصْرَبُ است اَصْرَبُ ب اسم
واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را تشبیه سازند تا آخرش الف از برای علامت
تشبیه در حالت رفع اَصْرَبُ بَانِ شد در حالت نفع دیا اَصْرَبُ بَيْنِ شد در حالتی نصب جر
اَصْرَبُ بَيْنِ اَصْرَبُ بَيْنِ هر دو جمع مذکر سالم اَصْرَبُ است اَصْرَبُ ب اسم واحد مذکر بود و اَصْرَبُ
اَصْرَبُ بَيْنِ شد در حالت رفع دیا اَصْرَبُ بَيْنِ شدند در حالتی نصب جر اَصْرَبُ جمع کثیر
اَصْرَبُ است اَصْرَبُ ب اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع کثیر سازند
حرف اول را بر حالتی و باقی که گذاشتند ثانی ساکن با حرکت فتحه دادند و سوم جالف از برای
مستجمع کثیر زد آوردند حرف که مابعد از الف جمع کثیر بود آن حرکت کسره دادند و تونین مقدّم
که در آنجا میبود در اینجا نیز مقدّم کردند از جهت منع صرف تا از اَصْرَبُ گشت اَصْرَبُ
شد اَصْرَبُ تصغیر اَصْرَبُ است اَصْرَبُ ب اسم واحد کثیر بود چون خواستند که اسم واحد
کثیر را اسم واحد مصغر سازند حرف اول را حرکت ضمّه دادند ثانی ساکن با حرکت فتحه دادند
سوم جای از برای علامت تصغیر در آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن حرکت کسره
دادند و تونین مقدّم را ظاهر ساختند زیرا که علت تقدیر عینیت او زایل شد تا از اَصْرَبُ
گشت اَصْرَبُ شد اَصْرَبُ بَانِ اَصْرَبُ بَيْنِ اَصْرَبُ بَيْنِ اَصْرَبُ بَيْنِ اَصْرَبُ بَيْنِ اَصْرَبُ بَيْنِ
اَصْرَبُ بَيْنِ اَصْرَبُ بَيْنِ اَصْرَبُ بَيْنِ اَصْرَبُ بَيْنِ اَصْرَبُ بَيْنِ اَصْرَبُ بَيْنِ اَصْرَبُ بَيْنِ اَصْرَبُ بَيْنِ
ما اسم واحد مؤنث سازند همزه تفضیلیه احذف کردند ثانی ساکن با حرکت ضمّه دادند
باسکون بین کلمه همزه بار الفتحه بدل کردند در آخرش الف تصوره از برای علامت مؤنث در

که وزن این است و آن نیز نحو است بیانش در کتابی که قابل تامل باشد چون ابجد و جمل و حروف و غیره

لَمْ يُصَرَّ لَا يُصَرُّ لَا يُصَرُّ لَنْ يُصَرَّ لَنْ يُصَرَّ وَلَا مَرْدُ أَنْصَرُ لِيَنْصَرَّ
 لِيَنْصَرَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُصَرُّ لَا تُصَرُّ وَالْظَرْفُ مِنْهُ مَنْصَرٌّ وَالْآلَةُ
 مِنْهُ مَنْصَرٌّ وَمَنْصَرَّةٌ وَمَنْصَارٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَصَارٌ وَمَنْاصِيرٌ وَ
 أَفْعُلُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ أَتَصَرُّ وَالْمَوْثُ مِنْهُ لُصَرَّى وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَنْاصِرٌ وَأُصَوُّ
 بدان که در مضارع معلوم و امر حاضر وزن مخالفت دارد تا قبل باب سوم از فعل صحیح
 ثلثانی مجرور در وزن فَعْلٌ فَعْلٌ فَعْلٌ آمده است همچون عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمًا نَهَوُ
 عَالِمٌ وَعَلِمَ عَلِمَ عَلِمًا أَفْذَالُ مَعْلُومٌ لَمْ يُعَلِّمْ لَمْ يُعَلِّمْ لَمْ يُعَلِّمْ لَا يُعَلِّمُ لَا يُعَلِّمُ
 لَنْ يُعَلِّمَ لَنْ يُعَلِّمَ وَالْإِسْمُ عَلِمَ لِيَعْلَمَ لِيَعْلَمَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُعَلِّمُ
 لَا تُعَلِّمُ وَالْظَرْفُ مِنْهُ مَعْلَمٌ وَالْآلَةُ مِنْهُ مَعْلَمٌ وَمَعْلَمَةٌ وَمَعْلَمٌ
 وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَعَالِمٌ وَمَعَالِيمٌ وَأَفْعُلُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ أَعْلَمُ وَالْمَوْثُ مِنْهُ
 عَلَمٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَعْلَامٌ وَعَلَمٌ بدانید که در مضارع معلوم و مضارع معلوم وزن
 مخالفت بوجود است باب چهارم از فعل صحیح ثلثانی مجرور در وزن فَعْلٌ فَعْلٌ فَعْلٌ
 آمده است همچون مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ مَنَعَ
 لَمْ مَنَعَ لَا مَنَعَ لَا مَنَعَ لَنْ مَنَعَ لَنْ مَنَعَ وَالْإِسْمُ مَنَعَ لِيَمْنَعَ لِيَمْنَعَ وَالنَّهْيُ
 عَنْهُ لَا مَنَعَ لَا مَنَعَ وَالْظَرْفُ مِنْهُ مَنَعٌ وَالْآلَةُ مِنْهُ مَنَعٌ وَمَنَعَةٌ وَ
 مَنَعٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَنَاعٌ وَمَنَائِعٌ وَأَفْعُلُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ أَمْنَعُ وَالْمَوْثُ مِنْهُ مَنَعٌ
 وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَمَانِعٌ وَمَنَعٌ بدانید که در مضارع وزن مخالفت تا بعد باب پنجم از فعل

صح ثلاثی مجرد بر وزن فَعْلَ فَعْلًا آمده است همچون حَسِبَ یَحْسِبُ حَسَبًا
 فَعْوًا حَسِبْتُ وَحَسِبْتُ یَحْسِبُ حَسَبًا اذْكَ حَسَبْتُ لَمْ یَحْسِبْ لَمْ یَحْسِبْ
 لَا یَحْسِبُ لَا یَحْسِبُ لَنْ یَحْسِبَ لَنْ یَحْسِبَ وَالْأَمْرُ أَحَبُّ لِحَسِبَ
 یَحْسِبُ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تَحْسِبُ لَا تَحْسِبُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ فَحَسِبُ وَالْآلَةُ
 مِنْهُ مَحْسِبُ مَحْسَبُهُ حَسَابٌ وَالْجَمْعُ مِنْهَا حَاسِبٌ وَحَاسِبٌ وَاحِلٌ التَّفْصِيلُ
 مِنْهُ أَحَسِبُ وَالْمَوْثُ مِنْهُ حَسَبِي وَالْجَمْعُ مِنْهَا أَحَاسِبُ وَحَسِبُ بَادِرٌ مِنْ
 مَعْلُومٍ نَحْلَفْتُ مِیباشد **باب ششم** از فعل صحیح ثلاثی مجرد بر وزن فَعْلَ یَفْعُلُ
 فَعْلًا آمده است همچون شَرَفْتُ لَیْسَتْ شَرَفٌ فَافْعُولٌ شَرَفْتُ لَمْ یَشْفَوْفَ لَا یَشْفَوْفُ
 لَنْ یَشْفَوْفَ وَالْأَمْرُ أَشْرَفْتُ لَیْسَتْ أَشْرَفٌ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تَشْفَوْفُ وَالظَّرْفُ
 مِنْهُ مَشْرِفٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُ مَشَارِفُ وَافْعُلُ التَّفْصِيلُ مِنْهُ أَشْرَفُ وَالْمَوْثُ
 مِنْهُ شُرْفِي وَالْجَمْعُ مِنْهَا أَشَارِفُ وَشُرْفُ شُرْفٍ دَرِیصل شُرْفًا بَدَشُرْفًا
 اتم مصدر بود الخ عرف اول ثالث مفتوح به بر فتح خود بانی گذاشتن دثانی ساکن را
 حرکت فمه دادند تنوین مصدری را حذف کردند ایمان التوین مارة الاکم التوین شد
 شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا
 شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا
 شَرَفْتُ فعل باضی معلوم بود چون خواستند که فعل باضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند
 یک حرف از حرف اتین مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش را آوردند تا قبل آخر حرکت فمه

و حرف ثالث را بمنی برکتی سازند

قیاس است اَکْرِمُ در اصل اَکْرَمُ بود اَکْرَمُ فعل مضارع معلوم بود آه حرف
اول را حرکت ضمه دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا اَکْرَمُ گشت اَکْرِمُ
شد اَکْرِمُ اَکْرِمَا اَکْرِمُوا اَکْرِمُ در اصل یَکْرِمُ بود یَکْرِمُ فعل مضارع معلوم بود آن
حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتند ما قبل آخر را حرکت فتح دادند تا اَکْرِمُ گشت
یَکْرِمُ شد یَکْرِمُ یَکْرِمَانِ یَکْرِمُونَ اَکْرَمُ در اصل یَکْرِمُ بود یَکْرِمُ فعل مضارع
مجهول بود آن حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او میم مضمومه در اولش د
آوردند آخرش یونیکان از برای علامت اسمیه در آورند تا اَکْرِمُ گشت مَکْرِمُ شد
مَکْرِمُ مَکْرِمَانِ مَکْرِمُونَ مَکْرِمَةً مَکْرِمَتَانِ مَکْرِمَاتٍ جوازم و نواصب الصیار
مجرد قیاس کن اَکْرِمُ در اصل یَکْرِمُ بود یَکْرِمُ فعل مضارع مخاطب معلوم بود چون خوانند
که فعل مضارع مخاطب معلوم را امر حاضر سازند و در گذرند بسوی اصل که صلش تا اَکْرِمُ بود
تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند تا فی متحرک ماند چون احتیاج بهززه
وصله نماند آخرش را وقف کردند آن اَکْرِمُ شد اَکْرِمَا اَکْرِمُوا اَکْرِمُ اَکْرِمُ فعل مضارع مخاطب
تَکْرِمُونَ تَکْرِمِینِ تَکْرِمَانِ بودند در گذرند بسوی صلش که اصل ایشان تا اَکْرِمَانِ
تا اَکْرِمُونَ تا اَکْرِمِینِ تا اَکْرِمَانِ بود تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند آن اَکْرِمَا
اَکْرِمُوا اَکْرِمُ اَکْرِمُوا اَکْرِمُ فعل مضارع مخاطب بودند در گذرند بسوی صلش که صلش
تا اَکْرِمُونَ بود تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند آن اَکْرِمُ شد
اَکْرِمُ اَکْرِمَا اَکْرِمُوا اَکْرِمُ اَکْرِمُ فعل مضارع مخاطب بودند در گذرند بسوی صلش که صلش

تا کید ثقیله با او متصل شد بعده التقارر الساکنین شد میان میم و نون مدغمه علی غیر
 حده الخ قیاس بر بحر و میا باشد و مجموع هذا اکرم من اکرمات اکرم من اکرم من
 اکرمات اکرمات خفیفة نیز قیاس ست اکرم من اکرم من اکرمین مکرم
 از فعل من خارج مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او
 میم مضمومه در اولش و را آوردند ما قبل آخر را حرکت فتحه دادند در آخرش تنوین
 ممکن از برای علامت اسمیه در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مکرم شد
 مکرمات مکرماتین هر دو تشبیه مکرم است مکرم الخ مکرمات شد حالت رفع
 و یا مکرماتین شد در حالتی نصب و جریاب دوم از فعل صحیح ثلاثی مزید فیه بوزن
 فَعْلٌ یَفْعِلُ تَفْعِیلًا آمده است همچون کرم بکرم تکویناً مکرم مکرم و کرم
 بکرم تکویناً فذاک مکرم لم یکرم لم یکرم لا یکرم لا یکرم کن یکرم
 کن یکرم یکرم الامر منه کرم والهی عنه لا یکرم
 لا یکرم والظرف منه مکرم مکرمات کرم در اصل تکویناً بود و تکویناً
 اسم مصدر بود الخ حرکت تا از فعل کردند بما بعد دادند تا را حذف کردند
 و کسره را را بفتح بدل کردند یا و تنوین مصدری را حذف کردند تا از تکویناً
 گشت کرم شد بعده را را شد و خواند از جهت تغلیب و معنی تا از کرم گشت کرم
 شد کرم کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات
 کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات

فعل ماضی معلوم بود انحراف یک حرف از حرکت استین مضمومه در اولش آورده
ما قبل آخر از حرکت کسره دادند و آخرش اعراب رفعی در آورند تا از گزتم
گشت بیکزتم شد بیکزتم مایان بیکزتم مَوْن بیکزتم تَلْکَ م تَلْکَ مایان بیکزتم مَن انحراف بیکزتم
در اصل بیکزتم بود بیکزتم فعل مضارع معلوم بوده آه حرف مضارعت را آمد
کردند به عوض او میم مضمومه در اولش در آورند انحراف بیکزتم شد مجموعه هذا بیکزتم
مَکَزَمَ مایان مَکَزَمَوْن مَکَزَمَ مَکَزَمَ مَتَانِ مَکَزَمَاتُ گزتم در اصل
گزتم بود گزتم فعل ماضی معلوم بود انحراف اول را حرکت ضمه دادند ما قبل
آخر از حرکت کسره دادند تا از گزتم گشت گزتم شد گزتم گزتم مَ
گزتم مَوْکَا بیکزتم در اصل بیکزتم بود بیکزتم فعل مضارع معلوم بود و چون
خواستند انحراف اول بر حالت خود باقی گذاشتند ما قبل آخر از
حرکت فتح دادند تا از بیکزتم گشت بیکزتم شد بیکزتم بیکزتم مایان بیکزتم مَوْن
مَکَزَمَ در اصل بیکزتم بود بیکزتم فعل مضارع مجهول بود انحراف بیکزتم شد
مجموعه هذا بیکزتم بیکزتم مایان بیکزتم مَوْن بیکزتم مَتَانِ مَکَزَمَاتُ گزتم در
اصل بیکزتم بود بیکزتم فعل مضارع مخاطب معلوم بود انحراف تا که علامت
استقبال بود آن را حذف کردند تا فی متحرک ماند حاجت بهمه وصلی ننماید
آخرش را وقف کردند انحراف بیکزتم شد الی آخره قیاس کند مجسومه هذا بیکزتم
گزتم مَکَزَمَ مَوْکَا کزتم مَکَزَمَ مَکَزَمَ مَتَانِ مَکَزَمَاتُ حقیقه بعد غلط اینها

اِجْتَمَاعًا فَهُوَ مُجْتَمِعٌ رَأُجْتَمِعَ يَجْتَمِعُ اِجْتِمَاعًا فَذَاكَ مَجْتَمِعٌ لَمْ
 يَجْتَمِعْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَا يَجْتَمِعُ لَا يَجْتَمِعُ لَنْ يَجْتَمِعَ لَنْ يَجْتَمِعَ
 لِيَجْتَمِعَ لِيَجْتَمِعَ الْأَمْرُ مِنْهُ اِجْتَمَعَ وَالْهَيَّ عَنْهُ لَا تَجْتَمِعُ لَا تَجْتَمِعُ
 وَالظَّرْفُ مِنْهُ مُجْتَمِعٌ مَجْتَمِعَانِ اِجْتَمَعَ وَرَأُصْلُ اِجْتِمَاعًا بَوْدِ اِجْتِمَاعًا
 اِسْمٌ مَصْدَرٌ بَوْدِ اِلْكَسْرِ تَارِ اِفْعَمَ بَدَلِ كَرُونْدَا لَفْ وَتَمُونِ مَصْدَرٌ بِرَا حَذَفِ
 كَرُونْدَا اَزِ اِجْتِمَاعًا كُتِبَتْ اِجْتَمَعَتْ شَدِ اِجْتَمَعَتْ اِجْتِمَاعًا اِجْتَمَعُوا اِلْكَسْرِ
 وَرَأُصْلُ اِجْتَمَعَتْ بَوْدِ اِجْتَمَعَتْ فَعْلٌ مَعْنَى مَعْلُومٌ بَوْدِ اِلْكَسْرِ هَمْزَةٌ مَاضِي رَا حَذَفِ
 كَرُونْدِ اِسْ يَكْ حَرْفٌ اَزْ حُرُوفِ اَتَيْنِ مَفْعُومُهُ وَرَأُوْلُشْ دَرِ اَوْرُونْدِ
 مَاقَبْلِ آخِرِ رَا حَرْكُتْ كَسْرُهُ دَادَنْدِ دَرِ آخِرِشْ اِعْرَابُ اِلْكَسْرِ يَجْتَمِعُ شَدِ يَجْتَمِعُ
 يَجْتَمِعَانِ يَجْتَمِعُونَ اِلْكَسْرِ مُجْتَمِعٌ دَرِ اَصْلِ يَجْتَمِعُ بَوْدِ اِلْكَسْرِ حُرُوفِ مَضَارِعِ
 رَا حَذَفِ كَرُونْدِ بِعَوْنِ اَوْنِمْ مَعْفُومُهُ وَرَأُوْلُشْ دَرِ اَوْرُونْدِ دَرِ آخِرِشْ
 تَمُونِ تَمَكُنِ اَزْ بَرِي عِلَامَتِ اِسْمِيَّةِ دَرِ اَوْرُونْدِ تَارِ اِجْتَمِعُ كُتِبَتْ مُجْتَمِعٌ
 شَدِ مُجْتَمِعٌ مُجْتَمِعَانِ مُجْتَمِعُونَ مُجْتَمِعَةً مُجْتَمِعَاتٍ
 مُجْتَمِعَاتُ اِجْتَمِعَ دَرِ اَصْلِ اِجْتَمَعَ بَوْدِ اِجْتَمَعَ فَعْلٌ مَاضِي بَوْدِ اِلْكَسْرِ
 اَوَّلِ وَثَالِثِ رَا حَرْكُتْ ضَمُّهُ دَادَنْدِ مَاقَبْلِ آخِرِ رَا حَرْكُتْ كَسْرُهُ دَادَنْدِ تَارِ اِجْتَمَعَ
 كُتِبَتْ اِجْتَمَعَتْ شَدِ اِجْتَمَعَتْ اِجْتِمَاعًا اِجْتَمَعُوا اِلْكَسْرِ يَجْتَمِعُ بَوْدِ اِلْكَسْرِ
 اَوَّلِ رَا حَرْكُتْ ضَمُّهُ دَادَنْدِ مَاقَبْلِ آخِرِ رَا حَرْكُتْ فَتْحُهُ دَادَنْدِ تَارِ اِجْتَمِعُ كُتِبَتْ

شد يُجْتَمَعُ يُجْتَمَعَانِ يُجْتَمَعُونَ الْمُجْتَمَعُ و در اصل یَجْتَمِعُ بود یَجْتَمِعُ
 فعل مضارع مجهول بود الخ حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او میم مضمومه
 در اولش در آورند و آخرش تنوین فکین از برای علامت اسمیه در آورند
 تا از یَجْتَمِعُ جمع جمعیه شد یَجْتَمِعُ مُجْتَمَعَانِ مُجْتَمَعُونَ مُجْتَمَعَاتُ مُجْتَمَعَاتٍ
 مُجْتَمَعَاتُ اِجْتَمَعُ و اصل تَجْتَمِعُ بود تَجْتَمِعُ فعل مضارع مخاطب
 معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع الخ تا که علامت استقبال بود آن
 را حذف کردند ثانی ساکن ماند چون ابتدا با کن محال بود پس نظر
 کردند بسوی عین کلمه که عین کلمه او کسور بود پس همزه وصلی کسوره در
 اولش در آورند آخرش را وقف کردند الخ فرق ندارد مجموعه هذا اِجْتَمِعُ
 اِجْتَمِعَا اِجْتَمِعُوا اِجْتَمِعِي اِجْتَمِعَا اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعْنَ
 اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعَانِ اِجْتَمِعَانِ اِجْتَمِعَيْنِ اِجْتَمِعَيْنِ
 اِجْتَمِعِينَ مُجْتَمَعٌ مُجْتَمَعَانِ باب عییم از فعل صحیح ثانی مزید
 فیه که بروزن تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ تَفَعَّلَا آمده است همچون تَلَوْتُ تَلَوْتُمْ تَلَوْا
 تَلَوْا مَا فُيْئِمْتُ مَنَكُمُ و تَلَوْتُمْ تَلَوْتُمْ تَلَوْتُمْ مَا فُيْئِمْتُ مَنَكُمُ لَمْ
 يَتَلَوْا لَمْ يَتَلَوْا لَا يَتَلَوْا لَا يَتَلَوْا لَنْ يَتَلَوْا لَنْ يَتَلَوْا لَنْ يَتَلَوْا
 لَيْتَلَوْا لَيْتَلَوْا اَلَا مَرَمْنَهُ تَلَوْا و اَلَمْ يَتَلَوْا لَمْ يَتَلَوْا لَمْ يَتَلَوْا
 تَلَوْا و اَلَمْ يَتَلَوْا لَمْ يَتَلَوْا لَمْ يَتَلَوْا تَلَوْا و اَلَمْ يَتَلَوْا لَمْ يَتَلَوْا

تَكَرَّمَا اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند
ضمه را را بفتح بدل کردند بنویسند مصدری را حذف کردند تا از تَكَرَّمَا گشت
تَكَرَّم شد تَكَرَّم تَكَرَّمَا تَكَرَّمُوا تَكَرَّمَتْ تَكَرَّمْنَا تَكَرَّمْتُمْ وَالتَّكَرَّمُ
در اصل تَكَرَّم بود تَكَرَّم فعل ماضی معلوم بود الهمزة یک حرف از حروف اَئِن
مفتوحه در اولش در آورده اند و در آخرش اعراب رفعی آورده اند تا از تَكَرَّم
گشت تَبَكَّرْتُمْ تَبَكَّرْتُمْ تَبَكَّرْتُمْ تَبَكَّرْتُمْ تَبَكَّرْتُمْ تَبَكَّرْتُمْ تَبَكَّرْتُمْ
تَبَكَّرْتُمْ فعل مضارع معلوم بود الهمزة حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او
میم مضمومه در اولش در آورده اند فتحه ماقبل آخر را به کسره بدل کردند در آخرش نویسند
تَمَكَّنْ از برای علامت اهمیت در آورده اند تا از تَبَكَّرْتُمْ گشت تَمَكَّنْتُمْ شد
تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ
تَمَكَّنْتُمْ در اصل تَمَكَّنْتُمْ بود تَمَكَّنْتُمْ فعل ماضی معلوم بود آه حرف اول و ثانی
را حرکت ضمه دادند ماقبل آخر را حرکت کسره دادند تا از تَمَكَّنْتُمْ گشت تَمَكَّنْتُمْ شد
تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ
بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول سازند حرف اول را
حرکت ضمه دادند باقی بر حال خود گذاشتند تا از تَمَكَّنْتُمْ گشت تَمَكَّنْتُمْ شد تَمَكَّنْتُمْ
تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ
فعل مضارع مجهول بود الهمزة حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او میم مضمومه در اولش

در آوردند و آخرش را تنوین الح متکرم شد متکرم متکرم مان متکرم مون
 متکرمه متکرم متاب متکرمه متکرم در اصل تنکرم بود تنکرم مت فعل
 مضارع مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را در
 سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند تا بی متحرک باشد حاجت
 بهمه ضلی مانند آخرش را وقف کردند ^{تنکرم} شد دیگر فرق ندارند مجموعه ^{تنکرم} تنکرم
 تنکرم متکرمی تنکرمه تنکرم نون ثقیله و ضیفه نیز همراه طرف فرق ندارند
 باب ششم از فعل صحیح ثلاثی مزیدیه که بر وزن تفاعل یتفاعل تفاعلاً آمده
 است همچون تَضَارَبَ یَتَضَارَبُ تَضَارَبَ یا فهو متضارب و تَضَارَبَ
 یَتَضَارَبُ تَضَارَبَ فَذَکَ مُتَضَارِبٌ لَمْ یَتَضَارَبْ لَمْ یَتَضَارَبْ وَیَتَضَارَبُ
 لَا یَتَضَارَبُ کُنْ یَتَضَارَبُ کُنْ یَتَضَارَبُ لَیَتَضَارَبُ لَیَتَضَارَبُ لَا یَتَضَارَبُ
 تَضَارَبَ وَانتهی عنه لَا تَتَضَارَبُ لَا تَتَضَارَبُ وَالْطَرَاتُ مِنْهُ مُتَضَارِبٌ
 مُتَضَارِبَانِ این باب تَفْعُلُ قیاس است الا ماضی مجهول
 تَضَارَبَ در اصل تَضَارَبَ بود تَضَارَبَ فعل ماضی معلوم بود
 حرف اول و ثانی را حرکت فمه دادند و قبل آخر را حرکت کسره دادند
 بعده الف ساکن را قبلش مضموم آن الف را با و تبدیل کردند تا از
 تَضَارَبَ گشت تَضَارَبَ شد تَضَارَبَ تَضَارَبَ تَضَارَبَ اباب یضم از فعل
 صحیح ثلاثی مزیدیه بر وزن انفعَلَ یَنفَعِلُ انفعلاً آمده است همچون

[illegible]

بسوی اصلش که اصلش **نَحْمَرُ** بود حرف اول را حرکت نهمه دادند تا قبل
 آخر را حرکت فحه دادند تا از **نَحْمَرُ** گشت **نَحْمَرُ** شد **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ**
 بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک و این چنین ثقیل بود
 حرکت اولی را انداختند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول و ثانی ادغام
 کردند بغیر از جمعی مؤنث از جهت فوت شدن شرط ادغام و هو
 متحرک ثانی تا از **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ**
 شدند **نَحْمَرُ** در اصل **نَحْمَرُ** بود **نَحْمَرُ** فعل مضارع مجهول بود **نَحْمَرُ** رد کردند
 بسوی اصلش که اصلش **نَحْمَرُ** بود و حرف مضارعت را حذف کردند و عوض
 اویم مضمومه در اولش در آورند در آخرش تنوین ممکن از برای علامت
 اسمیه در آورند تا از **نَحْمَرُ** گشت **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** بعده دو حرف از یک جنس
 بهم آمدند هر دو متحرک و این چنین ثقیل بود حرکت اولی را انداختند **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ**
نَحْمَرُ **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ**
نَحْمَرُ در اصل **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ** **نَحْمَرُ**
 معلومه در اول ایشان در آورند آخر ایشان را جزم کردند **نَحْمَرُ** بعده
 انتفاء الساکنین شد میان دو درائی اولی که ساکن شده بود از جهت ادغام
 رئی ثانی از جهت جزم پس بعضی صرفیان رئی ثانی را حرکت کسره میدهند
 لان الساکن اذا حُرِّك حُرِّك بالکسره بعضی صرفیان رئی ثانی را فتحه از جهت

تخفيف بعض صر فیان بالفک ادغام میخوانند از جهت فوت شدن شرط
ادغام تا از تخمر تخمر تخمر تخمر گشتند این تخمر این تخمر این تخمر شدند
تثینه باو مجموع فرق ندارند مجموعه هذا این تخمر این تخمر این تخمر و این تخمر
این تخمر این تخمر این تخمر این تخمر این تخمر این تخمر و این تخمر این تخمر
تخمر این تخمر این تخمر این تخمر این تخمر مجهول علی هذا القیاس این تخمر
این تخمر این تخمر و این تخمر ناصب فرق ندارند اصل تخمر و تخمر
فعل مضارع مخاطب معلوم بودین خوانند که فعل مضارع مخاطب معلوم
را امر حاضر سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی ساکن باشد
چون ابتدا ساکن محال بود پس سمره ولی کسوره در اولش در آورند آخرش را
وقف کردند از بعد التقاء الساکنین شد میان دو را ای اولی از جهت ادغام
رأی ثانی از جهت وقف آخر از تخمر گشت تخمر شد تثینه باو غیره قیاس است
لهذا انکر انشد مجموعه هذا تخمر تخمر و این تخمر این تخمر این تخمر
این تخمر و اصل تخمر بود چون نون تا کید ثقیله با او متصل شد پس ام جان شد
تا از تخمر گشت تخمر شد تثینه باو غیره قیاس کن مجموعه هذا تخمر
تخمر این تخمر این تخمر این تخمر این تخمر و ضیفه نیز قیاس کن
تخمر این تخمر این تخمر این تخمر این تخمر ایضا قیاس است باب هم فاعل
صحح ثانی مریدیه بروزن افعال یفعال افعیلا لا آمده است چون تخمر

وَأَجْلَوْزُ يُجْلَوُزُ إِجْلَوْا سِرًّا أَفْدَاكَ هَجَلَوْنَا لَمْ يَجْلَوْزْ لَمْ يَجْلَوْزْ لَا يَجْلَوْزُ
لَا يَجْلَوْزُ كُنْ يَجْلَوْزُ كُنْ يُجَاوِزُ لِيَجْلَوْزَ لِيَجْلَوْزَ لَا مَرَمَهُ أَجْلَوْنَا
وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَجْلَوْنَا لَا تَجْلَوْنَا وَالظَّرْفُ مِنْهُ هَجَلَوْنَا هَجَلَوْنَا إِنْ
بَابُ دَوَاوِمٍ مِنْ أَعْمَلٍ صَحِيحٌ ثَلَاثِي فَرِيدِيهِ بِرُوزَنٍ أَنْعَوْ عَلَى يَفْعَوْ عَلَى
إِفْعِيَالًا آمَدَ اسْتَمْجُونِ أَعْمَشَوْ شَبَّ يَعْشَوْ شَبَّ إِعْشَيْشَابَا
فَهُوَ مَعْشَوْ شَبَّ وَأَعْمَشَوْ شَبَّ يَعْشَوْ شَبَّ إِعْشَيْشَابَا أَفْدَاكَ مَعْشَوْ شَبَّ
لَمْ يَعْشَوْ شَبَّ لَمْ يَعْشَوْ شَبَّ لَا يَعْشَوْ شَبَّ لَا يَعْشَوْ شَبَّ
كُنْ يَعْشَوْ شَبَّ كُنْ يَعْشَوْ شَبَّ لِيَعْشَوْ شَبَّ لِيَعْشَوْ شَبَّ
الْأَمْرُ مِنْهُ إِعْمَشَوْ شَبَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَعْشَوْ شَبَّ لَا
تَعْشَوْ شَبَّ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَعْشَوْ شَبَّ مَعْشَوْ شَبَّ إِعْشَيْشَابَا
دِرَاصِلُ إِعْمَشَوْ شَبَّ أَبُودَ وَادُّ سَاكِنٌ مَاقْبَلُشْ كَسُورَانَ وَأَوْرَا سَابِلُ
كَرْدَنْدَا از اِعْمَشَوْ شَبَّ أَكْشَتْ إِعْشَيْشَابَا شَبَّ اِعْمَشَوْ شَبَّ وَادُّ اِعْمَشَوْ شَبَّ
بُودَ اِعْمَشَوْ شَبَّ اسْمُ مَصْدَرٍ بُوَدُوجُونِ خَوَاسْتَنْدَ كِهَ اسْمُ مَصْدَرٍ رَافِعِلُ مَضِي
مَعْلُومٌ سَا زَنْدَرُ دَرْدَرْدَنُ بَسُومِي اِعْمَشَوْ شَبَّ اِعْمَشَوْ شَبَّ اِعْمَشَوْ شَبَّ اِعْمَشَوْ شَبَّ اِعْمَشَوْ شَبَّ
بِقَعْمَةٍ بَدَلُ كَرْدَنْدَا لَفْ وَتَنْوِينُ مَصْدَرِي رَاحَدَفْ كَرْدَنْدَا از اِعْمَشَوْ شَبَّ
اِكْشَتْ اِعْمَشَوْ شَبَّ شَدَّ اِعْمَشَوْ شَبَّ اِعْمَشَوْ شَبَّ اِعْمَشَوْ شَبَّ اِعْمَشَوْ شَبَّ اِعْمَشَوْ شَبَّ
بِدَاكَ فَعْلٌ صَحِيحٌ رِبَاعِيٌّ مُجَرَّدٌ بِرَبِّكَ بَابٌ مَشْهُورٌ آمَدَ اسْتَمْجُونِ أَنْعَوْ عَلَى يَفْعَوْ عَلَى

تَعْلَلَةٌ وَفِعْلًا لَا آتِيهِ اسْتَمْجُونُ دَخَجَ يَدْخَجُ دَخَجَةً وَدَخَجًا
 فَهُوَ مَدْخَجٌ وَدَخَجٌ يَدْخَجُ دَخَجَةً وَدَخَجًا فَذَلِكَ مُدَخَّجٌ
 لَمْ يَدْخَجْ لَمْ يَدْخَجْ لَا يَدْخَجُ لَا يَكْخَجُ لَنْ يَدْخَجَ لَنْ
 يَكْخَجَ لَيْدَخَجُ لَيْدَخَجُ الْأَمْرُ مِنْ دَخَجٍ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَدْخَجُ
 لَا تَدْخَجُ الْظَرْفُ مِنْهُ مَدْخَجٌ مَدْخَجَانِ دَخَجٌ فِي الْأَصْلِ
 وَخَرَجًا بُوْدُ وَخَرَجًا اسْمُ مَصْدَرٍ بُوْدُ الْكُسْرُ وَالْأَلِفُ بَقِيَّةُ بَدَلٍ كَرْدَنَ الْفَتْحُ
 تَنْوِينِ مَصْدَرٍ رَا حَذَفَ كَرْدَنًا اَزْ وَخَرَجًا كَشْتٌ وَخَرَجٌ شَرْخَجٌ وَخَرَجٌ
 دَخَجًا وَخَرَجَتْ دَخَجًا دَخَجَتْ اِنْ اِنْ بَابِ اَزْ وَهِيَ اَعْلَالُ
 بِرَبَابِ تَفْعِيلٍ قِيَاسِ سِتْ بِأَنَّكَ فَعْلٌ صَحِيحٌ رِبَاعِيٌّ مُزِيدٌ فِيهِ بِرَبَابِ مَشْهُورٌ
 آتِيهِ اسْتَمْجُونُ اَزْ فَعْلٌ صَحِيحٌ رِبَاعِيٌّ مُزِيدٌ فِيهِ بِرُوزَنَ تَفْعَلًا
 يَتَفَعَّلُ تَفْعَلًا آتِيهِ اسْتَمْجُونُ تَدْخَجَ يَتَدْخَجُ تَدْخَجَةً وَتَدْخَجًا
 فَهُوَ مُتَدْخَجٌ وَتَدْخَجٌ يَتَدْخَجُ تَدْخَجَةً وَتَدْخَجًا فَذَلِكَ مُتَدْخَجٌ
 لَمْ يَتَدْخَجْ لَمْ يَتَدْخَجْ لَا يَتَدْخَجُ لَا يَكْتَدْخَجُ لَا يَتَدْخَجُ
 لَنْ يَتَدْخَجَ لَنْ يَتَدْخَجَ لَيْتَدْخَجُ لَيْتَدْخَجُ الْأَمْرُ مِنْهُ
 تَدْخَجٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَتَدْخَجُ لَا تَتَدْخَجُ الْظَرْفُ مِنْهُ
 مُتَدْخَجٌ مُتَدْخَجَانِ تَدْخَجٌ فِي الْأَصْلِ تَدْخَجًا بُوْدُ الْكُسْرُ اِلَّا خَمِيرًا اِلَّا فَتَحَهُ
 بَدَلٍ كَرْدَنَ --- وَتَنْوِينِ مَصْدَرٍ رَا حَذَفَ كَرْدَنًا اَزْ تَدْخَجًا كَشْتٌ

تَدْرُجُ شَدَتْ حَرَجَ قَدَّ حَرَجًا دَحْرَجُوا انْزَبَرَ بِأَنْفَعِلَ قِيَّاسُ سِتْ
 باب دوم از فعل صیغ رباعی مزیدیه که بر وزن اَفْعَلَلُ یَفْعِلِلُ اِفْعَلَلَا
 آمده است همچون اَحْرَجْتُمُ اَحْرَجْتُمُ اَحْرَجْتُمَا اَحْرَجْتُمَا فَوَحَّشْتُمُ وَاَحْرَجْتُمُ
 اَحْرَجْتُمُ اَحْرَجْتُمَا فَاذَاکَ مَحْرَجْتُمُ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ
 لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ
 والنهی عنه لَا تَحْرَجْ لَا تَحْرَجْ وَالظرف مِنْهُ تَحْرَجْ تَحْرَجْ تَحْرَجْ تَحْرَجْ تَحْرَجْ

این باب بر استفعال از روی اعلال قیاس است باب سوم از فعل صیغ رباعی مزیدیه
 بر وزن اَفْعَلَلُ یَفْعِلِلُ اِفْعَلَلَا آمده است همچون اِشْعَرْتُ یَشْعُرُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ
 فَوَشْعَرْتُ وَاَشْعَرْتُ یَشْعُرُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ
 یَشْعُرُ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ
 لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ
 لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ
 الامر منه اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ والنهی عنه لَا تَشْعُرْ لَا تَشْعُرْ لَا تَشْعُرْ
 لَا تَشْعُرْ لَا تَشْعُرْ وَالظرف مِنْهُ مَشْعَرْتُ مَشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ
 اِشْعَرْتُ اصل اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ
 بنحو بدل کردند الف و ثوبین مصدی را حذف کردند تا از اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ
 گشت اِشْعَرْتُ شد اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ
 اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ

اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ ثَمَّ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 بعده در اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 از یک جنس هم آیند هر دو متحرک این چنین ثقیل بود حرکت اولی را نقل کردند
 قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول در ثانی ادغام کردند و در باقی
 صیغها چیزی نکردند از جهت فوت شدن شرط ادغام و متحرک ثانی تا از
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ تا شدند مجموعه همامی باشد اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ ثَمَّ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 یَقْشَعْرُ در اصل اَشْعَرُ بود اَشْعَرُ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که
 فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند و کردند بسوی اصلش
 اصلش اَشْعَرُ بود و غیره ماضی را حذف کردند پس یک حرف از حروف
 اَیْنِ مفتوحه در اولش در آوردند و قبل از حرکت کسره دادند آخرش اعراب
 فعلی در آوردند تا از اَشْعَرُ گشت یَقْشَعْرُ شد یَقْشَعِرُ یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ
 یَقْشَعِرُ یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ یَقْشَعِرُ یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ یَقْشَعِرُ
 یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ بعده
 دو حرف از یک جنس هم آیند هر دو متحرک این چنین ثقیل بود حرکت اولی

عَدَّتْ عِدَّتْ عِدَاتٍ عِدَنَاتٍ عِدَّتْ عِدْنٌ عِدْنٌ مَوْعِدٌ اِفْعَلْ
مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند پس به عوض او میم مفتوحه
در اولش در آورند و قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش تنوین نکلن از برای
علامت اسمیه در آورند تا از فعل مضارع مطلق گشت مَوْعِدٌ شد مَوْعِدَانِ
مَوْعِدَيْنِ هر دو تنه مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم واحد بود انچه مَوْعِدَانِ شد در حالت
رفع و یا مَوْعِدَيْنِ شد در حالتی نصب و جر مَوْاعِدُ جمع تکسیر مَوْعِدٌ است آه مَوْاعِدُ
شد مَوْاعِدٌ تصغیر مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم واحد کبر بود انچه مَوْاعِدُ شد میعِدُ
نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند به عوض
او میم کسوره در اولش در آورند انچه مَوْعِدُ شد میعِدُ و او ساکن را قبلش
کسور آن واو را بیابا بدل کردند تا از مَوْعِدُ گشت میعِدُ شد میعِدَانِ
میعِدَيْنِ هر دو تنه میعِدٌ است انچه میعِدَانِ شد در حالت رفع و یا میعِدَيْنِ شد
در حالتی نصب و جر مَوْاعِدُ جمع تکسیر میعِدٌ است میعِدٌ اسم واحد چون خواستند
که اسم واحد را جمع گیرند که بسوی اصلش که اصلش مَوْعِدٌ بود کسره میم را بفتح
بدل کردند ثانی ساکن را نیز حرکت فتح دادند سوم جا الف از برای علامت
جمع تکسیر در آورند حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را حرکت کسره دادند
تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف تا از مَوْعِدُ گشت مَوْاعِدُ شد مَوْاعِدُ
تصغیر میعِدٌ است میعِدٌ اسم واحد کبر بود انچه میعِدُ شد میعِدُ اصلش که اصلش مَوْعِدُ

بود حرف اول را حرکت ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند مؤیداً شریعتاً
 مَبْعَدَانِ مَوَاعِدُ مَوَاعِدُ آلت و سلی بهر اه گبری الی آخر باب بفرق ندارد
 باب دوم از مثال وادی قیاس بر باب ضرب بضرب ضربت بر وزن
 یَفْعِلُ فَعْلًا آمده است همچون وَضَعُ يَضَعُ وَضَعًا فَهوَ وَاضِعٌ وَضَعٌ
 يُوَضِعُ وَضَعًا فَذَلِكَ مَوْضِعٌ أَمْ يَضَعُ أَمْ يُوَضِعُ لَا يَضَعُ لَا يُوَضِعُ
 لَنْ يَضَعَ لَنْ يُوَضَعَ لِيَضَعَ لِيُوَضَعَ الْأَمْرُ مِنْهُ ضَعٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا
 تَضَعُ لَا تُوَضَعُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَوْضِعٌ وَالْأَلَدُ مِنْهُ مَبِضَعٌ وَمَبِضَعٌ
 وَمَبِضَاعٌ وَالْحِكْمَةُ مِنْهَا مَوَاضِعٌ وَمَوَاضِعٌ وَافْعَلِ التَّفْضِيلُ مِنْهُ
 أَوْضَعُ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ وَضَعِي وَبِجَمْعِ مِنْهَا أَوْضِعُ وَوَضَعُ يَضَعُ وَرَهِلَ
 وَضَعٌ بُوَدَّ وَضَعُ فَعْلٌ ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع
 معلوم سازند یک حرف از حروف اتسین مفتوحه بسکون فاکمه در اولش در آورند
 ما قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش اعراب ضی در آورند تا از وضَعُ گشت یَضَعُ
 شد بعده و اَوَّاقِ شد میان یای مفتوحه و کسر لازمی و این چنین فَعْلٌ بود و اَوَّارِ
 حَذَنَ کردند تا از یُوَضِعُ گشت یَضِعُ شد بعده کسره ضا در اب فتحه بدل کردند از جهت
 مجاورت حرف حلق تا از یَضِعُ گشت یَضَعُ شد یَضَعُ يَضَعَانِ يَضْعَوْنَ الخ
 دیگر مخالفت موجود نیست باب سوم از مثال یای قیاس بر باب ضرب بضرب
 ضَرَبَ بِحَوْنٍ فَعْلٌ يَفْعِلُ فَعْلًا آمده است همچون يَسْتَرِي يَسْتَرِي سَتَرًا فَهوَ يَسْتَرِي
 آسان شدن

وَلَيْسَ يُؤْتَىٰ بِهَا أَفْذَاكَ مَيْسُورٌ لِّمَنْ يُبَيِّنُ لَمْ يُؤْتَسَّرَ لَا يُبَيِّنُ لَا يُؤْتَسَّرُ
لَنْ يُبَيِّنَ لَنْ يُؤْتَسَّرَ لِيُبَيِّنَ لِيُؤْتَسَّرَ الْأَمْرُ مِنْهُ الْيُسْرُ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
لَا يُبَيِّنُ لَا يُؤْتَسَّرُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَيْسُورٌ وَالْأَلْتَمَةُ مَيْسُورَةٌ وَمَيْسُورَةٌ
مَيْسُورَةٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَيْسُورٌ وَمَيْسُورٌ دَا فَعْلُ الْفَصْلُ مِنْهُ الْيُسْرُ وَالْمَوْنُثُ
مِنْهُ يُبَيِّنُ دَا فَعْلُ الْجَمْعُ مِنْهُمَا أَيَا يُبَيِّنُ وَيُبَيِّنُ بَابُ بَدْوْنِ أَمِّ مَفْعُولٌ كَمَا
قَدَرِي فَرْقٌ دَارِنْدَا أَنْكَمْ مَيْسُورٌ دَا فَعْلُ يُؤْتَسَّرُ بُو دُ يُؤْتَسَّرُ فَعْلُ مَضَارِعُ مَجْهُولٌ
بُو دُ جَوْنِ خَوَا سَتَنْدَ كَمَا فَعْلُ مَضَارِعُ مَجْهُولٌ رَا أَمِّ مَفْعُولٌ سَا زَنْدَرُ دَرُ دَرُ زَبُوسِي صَلَاشُ
كَ صَلَاشُ يُبَيِّنُ بُو دُ حَرْفُ مَضَارِعُ رَا حَذَفَ كَرُ دَرُ بَعُوْضُ أُو مِمِّ مَفْعُولٌ وَرُ
أَوَّلُشْ دَرَا وَرُ دَرُ دَا فَعْلُ مَيْسُورٌ شَدَّ بَابُ چَهَارُمِ شَالِ وَا دِي قِيَاسُ بَرِّ عِلْمُ لَعْلَمُ عَلِيَّا
آمَدَه اسْتِ چُونِ دَجَلُ يُوجَلُ وَجَلًّا الْوَجَلُ تَرْسِدَن فَهُوَ وَاجِلٌ دُوجِلُ
يُوجَلُ وَجَلًّا فَاذَالِ مَوْجُولٌ كَمْ يُوجَلُ كَمْ يُوجَلُ لَا يُوجَلُ لَا
يُوجَلُ لَنْ يُوجَلُ لَنْ يُوجَلُ لِيُوجَلُ لِيُوجَلُ الْأَمْرُ مِنْهُ
إِيَجَلُ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُوجَلُ لَا تُوجَلُ الظَّرْفُ مِنْهُ مَوْجَلُ
وَالْأَلْتَمَةُ مِنْهُ مَيْجَلُ وَمَيْجَلَةٌ وَمَيْجَالٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوْجَلُ
وَمَوْجِلٌ دَا فَعْلُ الْفَصْلُ مِنْهُ أُوَجَلُ وَالْمَوْنُثُ يَمُوجِلُ دَا فَعْلُ الْجَمْعُ مِنْهُمَا أُوَجَلُ
دُوجَلُ بَابُ نَحْمِ اَزْ مَثَالِ وَا دِي قِيَاسُ بَرِّ حَسْبُ يَحْسِبُ حَسْبًا آمَدَه اسْتِ چُونِ
دَرِيْمُ دَرْمًا الْوَمُّ الْمِيدَن فَهُوَ دَارِمٌ دُورِمُ يُوْرِمُ دَرْمًا فَاذَاكَ مَوْرُومٌ

لَمْ يَرِمْ لَمْ يُؤْرَمْ لَا يُؤْرَمُ لَنْ يَرِمْ لَنْ يُؤْرَمَ لِيَرِمَ لِيُؤْرَمَ لَا مَرِ
مِنْهُ رِمٌ وَالْهِيَ عَنْهُ لَا تُرِمَ لَا تُؤْرَمُ الظَرْفُ مِنْهُ مَوْرِمٌ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مَرِ
وَمِيْرَمَةٌ وَمِيْرِمٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَارِمٌ وَمَوَارِيْمٌ وَفَعْلُ تَفْضِيلٍ مِنْهُ
أَوْرَمٌ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ دُرْمِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَدَارِمٌ وَوَرِمٌ بَابُ شَمٍّ أَمْثَالُ
وَادِي قِيَاسُ بَرْنَشَرٍ تَشْرُفٌ شَرَفًا آمَدَ اسْتِجَوْنُ وَسَمٌ يَوْسَمُ دَسَمًا
الْوَسْمُ دَغْ نِهَادُونَ فَهَوَّوْ سِمٌ لَمْ يَوْسَمْ لَا يَوْسَمُ لَنْ يَوْسَمَ لِيَوْسَمَ
الْأَمْرُ مِنْهُ أَوْسَمٌ وَالْهِيَ عَنْهُ لَا تُوسَمُ الظَرْفُ مِنْهُ مَوْسِمٌ
وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَالِيْسِمٌ وَفَعْلُ تَفْضِيلٍ مِنْهُمَا أَدَسَمٌ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ مَوْسِيٌّ وَ
الْجَمْعُ مِنْهُمَا آوَسِمٌ وَوَسِمٌ مَوْسِمٌ رَا از فعل مضارع مطلق بنا کردن حرف مضارع
را حذف کردند بجای او سیم مفتوحه در آوردند ما قبل آخر را حرکت کسر دادند زیرا
که ظرف از مثال کسور است مطلقا اما التباس نیاید بوزن فَوْعَلٌ مثل جَوْرَبٌ ^{عنه}
زیاده الواو واصله الیم و در آخرش تَوِین ممکن از بصلی علامه اسمیّه آوردند
تا از فعل مضارع مطلق گشت مَوْسِمٌ شد بدانکه اجوف بر سه باب مشهور آمده
است باب اول از اجوف وادی قیاس بَرْنَصَرٍ تَنْصُرُ تَنْصُرًا آمَدَ اسْتِجَوْنُ
بِجَوْنٍ قَالَ يَقُولُ قَوْلًا فَهُوَ قَائِلٌ وَقِيلَ يَقَالُ قَوْلًا فَذَلِكَ مَقُولٌ لَمْ يَقُلْ
لَمْ يَقُلْ لَا يَقُولُ لَا يَقَالُ لَنْ يَقُولَ لَنْ يَقَالُ لِيَقُلَ لِيَقَالُ الْأَمْرُ مِنْهُ
قُلٌ وَالْهِيَ عَنْهُ لَا تَقُلْ لَا تَقَالُ وَالظَرْفُ مِنْهُ مَقَالٌ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مَقْبَعٌ

وَمَقُولُهُ وَمَقُولُهُ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَقَائِلٌ وَمَقَائِلٌ وَافْعَلِ التَّنْصِيلُ مِنْهُ
 أَقُولُ وَالْمَوْثُ مِنْهُ قَوْلِي وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَقَائِلٌ وَقَوْلٌ قَالَ وَرَاسِلٌ قَوْلًا
 بود قَوْلًا اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند
 حرف اول و ثالث مفتوح بر فتح خود باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند
 تنوین مصدری را حذف کردند تا از قَوْلًا گشت قَوْلٌ شد قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلًا
 قَوْلْتُ قَوْلًا قَوْلُنْ قَوْلْتُ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 قَوْلْتُ قَوْلْنَا بعده در قول قَوْلًا قَوْلًا قَوْلْتُ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 مفتوح آن واو به الف بدل کردند تا از قول قَوْلًا قَوْلًا قَوْلْتُمْ
 قَوْلْنَا گشتند قَالَ قَالَا قَالُوا قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ
 قَوْلْنَا قَوْلْنِمُ قَوْلْتِ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 مفتوح آن واو به الف بدل کردند بعده التاء الساکنین شد میان الف و
 لام الف را حذف کردند تا از قَوْلُنْ القَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 بعده فتح قاف را بضمه بدل کردند تا دالالت کند بر حدیث و او متعلقه تا از
 قَوْلُنْ قَوْلْتِ القَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 قَوْلْنَا شدند مجزوم بهذا قال قَالَا قَالُوا قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ
 قَوْلْتِ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 ماضی معلوم بود و انحراف کردند بسوی اصلش که اصلش قول بود یک حرف

از حروف ا ت ث ن مفتوحه با سکون فاکمه در اولش در آوردند ما قبل آخر حرکت
ضمه دادند ا ل م ی ق و ل شد ی ق و ل ی ق و ل ا ی ی ق و ل ا ی ی ق و ل ی ق و ل ی ق و ل
ت ق و ل ا ی ی ق و ل ا ی ی ق و ل ا ی ی ق و ل ا ی ی ق و ل ا ی ی ق و ل ا ی ی ق و ل ا ی ی ق و ل
ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کردند ما قبل دادند بعده
التعار ساکنین شد میان و اولام در جمعی مونث آن و او حذف کردند
تا از ی ق و ل ی ق و ل ا ی ی ق و ل ا ی ی ق و ل ا ی ی ق و ل ا ی ی ق و ل ا ی ی ق و ل ا ی ی ق و ل
ت ق و ل ت ق و ل ا ی ی ق و ل ت ق و ل ت ق و ل ا ی ی ق و ل ت ق و ل ا ی ی ق و ل ت ق و ل
ا ق و ل ق و ل شد مقابله در اصل ی ق و ل بود ی ق و ل فعل مضارع معلوم بود
چون خواستند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند در کردند بسوی اصلش
که اصلش ی ق و ل بود حرف مضارعت را حذف کردند ثانی ساکن را حرکت فتحه
دادند سوم ج ا ل ف از بر لای علامت اسم فاعل در آوردند ا ل ف ا ی ل شد بعده و او
متحرک ما قبل مفتوح الف ساکنه را اعتبار نیست آن و او را به الف بدل کردند بعده
التعار ساکنین شد میان الفین الف ثانی را بهمزه کسور بدل کردند تا از ف ا ی ل گشت
ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل
ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل ف ا ی ل
بر صحیح قیاس میباشد ق و ل جمع تکسیر ق ا ی ل است ق ا ی ل اسم واحد که بود انورد
کردند بسوی اصلش که اصلش ف ا ی ل بود حرف اول و ثالث و رابع را حرکت

فتمه داوند الف و ح د ان را حذف کردند به عوض او در آخرش تائی متحرکه
 منونه از برلئے علامت جمع تکسیر در آوردند تا از قَادِلْ گشت قَوَلَتْ شَدْتُوَالْ نیز جمع
 تکسیر قَائِلْ ست قَائِلْ اسم واحد مذکر بود انحر در کردند بسوی اصلش که اصلش
 قَادِلْ بود حرف اول را حرکت ضمه دادند تا لث را مشد و ساختند حرکت فتحه
 داوند الف و ح د ان را حذف کردند الحَقْوَالْ شَدْتُوَالْ خود قیاس کنید قَوَلْ
 جمع تکسیر قَائِلَتْ ست قَائِلَتْ اسم واحد مونه بود چون خواستند
 که اسم واحد مونه را جمع تکسیر سازند در کردند بسوی اصل که اصلش قَادِلَتْ
 بود حرف اول را بر حالت خود باقی گذاشتند تائی که قابل حرکت نه بود
 آن را با واو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف از برلئے علامت جمع تکسیر در
 آورند حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را حرکت کسره دادند تا و تخوین
 را حذف کردند از جهت ضدیت و منع صرف تا از قَادِلَتْ گشت قَوَادِلْ شد
 بعده واو واقع شد بعد از الف زائده و این چنین ثقیل بود آن را و او را بهمه کسره
 بدل کردند تا از قَوَادِلْ گشت قَوَائِلْ شد قَوَائِلْ و قَوَائِلْ هر دو مصغران قَائِلْ
 و قَائِلَتْ است قَائِلْ و قَائِلَتْ هر دو اسمی کبران بودند انحر در کردند بسوی
 اصلش که اصل ایشان قَادِلْ و قَادِلَتْ بودند حرف اول را حرکت ضمه دادند
 که قابل حرکت نبود آن را با واو مفتوحه بدل کردند سوم جایا از برلئے علامت
 تصغیر در آوردند حرف که مابعد از یائی تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند تا از

قَاوِلْ وَاَدَلْتُمْ گشتند قَوَّيْلٌ وَّقَوَّيْلُ شَدند بعده دَاوَا بهم آمدند نخستین
 حرف ایشان ساکن بود دَا و رَا بیا بدل کردند یا دَوَا نام کردند تا از قَوَّيْلُ
 وَّقَوَّيْلُ گشتند قَوَّيْلٌ وَّقَوَّيْلُ شَدند قیل در اصل قَالَ بود قَالَ فعل
 معلوم بود الحُر و دَر دَسبوی اصلش که اصلش قَوْل بود حرف اول را حرکت ضمه
 دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از قَوْل گشت قَوْل شد قَوْل قَوْلَا
 قَوْلُوا قَوْلْتُ قَوْلْنَا قَوْلَنْ قَوْلْتُ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 قَوْلْتَنْ قَوْلْتُ قَوْلْنَا بعده در قَوْل قَوْلَا قَوْلْتُ قَوْلْتُ قَوْلْتُ کسره
 بر دَا و ثقیل بود آن را نقل کردند ما قبل دادند بعد از سلب حرکت باقیل
 بعد دَا و ساکن ما قبلش کمسور آن دَا و رَا بیا بدل کردند تا از قَوْل قَوْلَا قَوْلُوا
 قَوْلْتُ قَوْلْنَا گشتند قَبْلٌ قَبْلًا قَبِلُوا قَبِلْتُ قَبِلْنَا شَدند بعده دَر قَوْلَنْ
 قَوْلْتُ قَوْلْنَا قَوْلْتُمْ قَوْلْتُ قَوْلْتُمْ قَوْلْتَنْ قَوْلْتُ قَوْلْنَا کسره بر
 دَا و ثقیل بود آن را انداختند بعده التماس ساکنین شد میان دَا و لام و ادرا
 حذف کردند تا از قَوْلَنْ قَوْلْتُ قَوْلْتُمْ قَوْلْنَا گشتند قَلَنْ قَلْتُ قَلْنَا قَلْتُمْ
 قَلْتُ قَلْتُمْ قَلْتَنْ قَلْتُ قَلْنَا شَدند یَقَالَ در اصل يَقُولُ بود يَقُولُ فعل
 مضارع معلوم بود الحُر و دَر دَسبوی اصلش که اصلش يَقُولُ بود حرف اول را
 حرکت ضمه دادند ما قبل آخر را حرکت فتح دادند بعده دَا و ثَمَن تَبَش حرف صحیح ساکن حرکت دَوَا
 نقل کردند ما قبل دادند بعده دَا و ساکن ما قبلش مفتوح آن دَا و رَا بیا بدل کردند بعده التماس ساکنین شد میان

الف ولام وجمعی مونث الف را حذف کردند تا از یَقُولُ یَقُولَانِ انگشت
یَقَالُ یَقَالَانِ یَقَالُونَ یَقَالْنَ یَقَالُ یَقَالْنَ یَقَالُ یَقَالْنَ یَقَالُ یَقَالْنَ
یَقَالُ یَقَالْنَ یَقَالُ یَقَالْنَ یَقَالُ یَقَالْنَ یَقَالُ یَقَالْنَ یَقَالُ یَقَالْنَ
مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم مفعول سازند
کردند بسوی اصلش که یَقُولُ بود حرف مضارعت را حذف کردند بر عوض
او میم مفتوحه را اولش در آوردند تا از مَقُولُ شد بعده واو متحرک را قبلش حرف
صحح ساکن حرکت را و اولش را نقل کردند بما قبل و او را بعده التماسا کین شد
میان هر دو واو اولی را حذف کردند تا از مَقُولُ گشت مَقُولُ شد مَقُولُ
مَقُولَانِ مَقُولُونَ مَقُولَةٌ مَقُولَتَانِ مَقُولَتَانِ مَقُولَتَانِ مَقُولَتَانِ
مِن مَقُولُ إِلَى مَقُولَتَانِ حالات ثلثه قیاس حیا شد مَقُولَتَانِ جمع
تکسیر مَقُولُ و مَقُولَتَانِ است مَقُولُ و مَقُولَتَانِ هر دو اسمی و حدان بودند
چون خواستند که اسمی و حدان را جمع تکسیر سازند و کردند بسوی اصلش که اصلش
مَقُولُ و مَقُولَتَانِ بودند حرف اول را بر حالت خود بانی گذاشتند تا از مَقُولُ
شد بعده واو ساکن را قبلش کسور آن و او را بیا بدل کردند تا از مَقُولُ گشت
مَقُولُ شد بعده واو واقع شد بعده از الف زائده و این چنین ثقیل بود آن
و او را بهمزه کسوره بدل کردند تا از مَقُولُ گشت مَقُولُ شد مَقُولُ و مَقُولُ
هر دو صغیران مَقُولُ و مَقُولَتَانِ است مَقُولُ و مَقُولَتَانِ هر دو اسمی کبر بود و خوا

که اسی کبیران را اسی مصفران سازند رد کردند بسوی اصلش که اصل ایشان مقتول
 و مقتولان بودند جز اول را حرکت فیه دادند از مقتول و مقتولان شدند بوده
 داو ساکن با قبلش کمر آن را و را بیا بدل کردند تا از مقتول و مقتولان گشت مقتول
 و مقتولان شدند بعد داو و با هم آمدند نخستین جز ایشان کن بود داو را بیا بدل
 کردند تا از مقتول و مقتولان گشت مقتول و مقتولان شدند بود اجتماع ثلاث
 یا یات شدند چون اجتماع ثلاث یا یات در کلام عرب سکره پنداشته یا ی
 اول در ثانی او غام کردند ثلاث را حذف کردند تا از مقتول و مقتولان
 گشت مقتول و مقتولان شدند ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل
 در اصل بقول نقول اقول نقول بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه
 معلومه در اول ایشان در آوردند آخر ایشان را جزم کردند و علامه الحزبی در آخر
 مفردات صحیح اللام بغیر از واحد مؤنثه مخاطبه سقوط حرکت رفعی مفرد شدند
 بعد التقاء الساکنین مخد میان ما و اولام داو را حذف کردند تا از نقول
 نقول اقول نقول گشتند ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل شدند
 ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول در اصل
 نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول بودند چون
 ان شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان در آوردند آخر
 ایشان را جزم کردند و علامه الحزبی در آخر تنذیه ما و در هر دو جمع

مذکر سالم و در واحد مؤنثه مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفعی مفرد شدند
 تا از یقولان یقولون یقولان یقولون یقولین یقولان گشتند
 این یقولان این یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 این یقولان این یقولان در اصل یقولان یقولان بود و چون این شرطیه تشکیکیه
 جازمه معلومه در اول ایشان در آورده اند این یقولان این یقولان شدند
 مجموعه هذا این یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 این یقولان این یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 اقل این یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان در اصل
 یقولان یقولان اقل یقولان بود و چون این شرطیه تشکیکیه جازمه مجهوله در
 اول ایشان در آورده اند بقوله التقاء الساکنین شد میان الف لام الف
 حذف کردند تا الیقولان یقولان اقل یقولان گشتند این یقولان یقولان
 اقل این یقولان شدند یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 این یقولان در اصل یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 بودند چون این شرطیه تشکیکیه جازمه مجهوله در اول ایشان در آورده اند آخر
 ایشان را جزم کردند و علامه الجزمی در آخر تنبیه او در هر دو جمع مذکر سالم
 و در واحد مؤنثه مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفعی مفرد شدند تا از
 یقولان یقولون یقولان یقولون یقولین یقولان گشتند این یقولان

اِنْ يَقَالُوا اِنْ تَقَالَا اِنْ تَقَالُوا اِنْ تَقَالِي اِنْ تَقَالَا شَدْنِدْ اِنْ يَقْلَنْ اِنْ
 تَقْلَنْ در اصل يَقْلَنْ تَقْلَنْ بودند چون اِنْ شرطیه تشکیکیه جازمه مجهول در
 اول ایشان در آوردند آخر ایشان را چیزی نگرداند اِنْ اِنْ يَقْلَنْ اِنْ تَقْلَنْ
 شدند مجموعه هَذَا اِنْ يَقْلَنْ اِنْ يَقَالُوا اِنْ تَقْلَنْ اِنْ تَقَالَا اِنْ يَقْلَنْ
 اِنْ تَقْلَنْ اِنْ تَقَالَا اِنْ تَقَالُوا اِنْ تَقَالِي اِنْ تَقَالَا اِنْ تَقْلَنْ اِنْ اَقْلَنْ
 اِنْ تَقْلَنْ نواصب فرق ندارند قُلْ در اصل تَقْوُلْ بود تَقْوُلْ فعل مضارع
 مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را امر حاضر
 سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی متحرک ماند
 حاجت بهمزه وصلی نماند آخرش را وقف کردند و علامته الوقفی در آخر مفردات
 صحیح اللام بغیر از واحده مؤنثه مخاطبه سقوط حرکت رفعی مفرد شدند بعد از
 التقاء الساکنین شد میان واو و لام و او را حذف کردند تا از تَقْوُلْ گشت
 قُلْ شد قَوْلَا قَوْلَا اَقْوُلِي قَوْلَا در اصل تَقْوُلَا اِنْ تَقْوُلُونْ تَقْوُلِيْنْ تَقْوُلَا
 بودند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی متحرک ماند حاجت بهمزه
 وصلی نماند آخر ایشان را وقف کردند و علامته الوقفی در آخر تشبیه باو در
 جمع مذکر سالم و در واحده مؤنثه مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفعی
 مفرد شدند تا از تَقْوُلَا اِنْ تَقْوُلُونْ تَقْوُلِيْنْ تَقْوُلَا اِنْ گشتند قَوْلَا
 قَوْلَا اَقْوُلِي قَوْلَا شدند قُلْنْ در اصل تَقْلَنْ بود تا که علامت استقبال بود

حرکت فتح دادند سوم جالف از برای علامت جمع تکسیر در آوردند **اَلْمَقَادِلُ**
 شذیذه داو واقع شد بعد از الف زائده و این بین ثقیل بود آن داو را
 بهمزه مکسوره بدل کردند تا از **مَقَادِلُ** گشت **مَقَائِلُ** شد **مُقَيِّلُ** تصغیر
مَقَالُ است **مَقَالُ** اسم واحد بکبر بود چون خواستند که اسم واحد بکبر را اسم
 واحد مصغر سازند رد کردند لیوی اصلش که اصلش **مَقُولُ** بود حرف اول حرکت
 ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند سوم جای از برای علامت تصغیر در آوردند
مُقَيِّلُ شذیذه داو یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود داو را بیا
 بدل کردند یا در یا ادغام کردند تا از **مُقَيِّلُ** گشت **مُقَيِّلُ** شد **مَقَالُ** **مَقَالُ**
مَقَائِلُ **مُقَيِّلُ** **مَقُولُ** نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضار را حذف
 کردند **اَلْمَقَالُ** فرق ندارند مجرعه **هَذَا مَقُولُ** **مَقُولَانِ** **مَقَائِلُ** **مُقَيِّلُ**
مَقُولُهُ **مَقُولَتَانِ** **مَقَائِلُ** **مُقَيِّلَتُ** **مَقْرَأُ** **مَقْرَأَانِ** **مَقَاءِلُ**
مُقَيِّلُ اعلال جمع تکثیر تصغیر آلت کبری قدری فرق دارند که **مَقَائِلُ** جمع
 تکثیر **مَقُولُ** است **مَقُولُ** اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر
 سازند سرفه تیم را بفتح بدل کردند ثانی ساکن را نیز حرکت فتح دادند سوم جالف از
 برای علامت جمع تکسیر را آوردند حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن حرکت
 کسره دادند تنوین اخذ کردند تا از **مَقُولُ** گشت **مَقُولُ** فصار **هَذَا** **النَّقْشُ**
 تا عبره **مَقُولُ** پس الف ساکن ماقبلش مکسوره **اَلْمَقَائِلُ** شد بعد داو واقع

بَيَعُوا بَيْعَتٌ بَيْعَتًا لَشَدَّ بَاعٌ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتٌ بَاعَتًا شَدُّ دَوْرٍ بَيْعَتٌ
 بَيْعَتٌ بَيْعَتًا بَيْعَتُهُمْ بَيْعَتٌ بَيْعَتًا بَيْعَتُهُنَّ بَيْعَتٌ بَيْعَتًا بَيْعَتُهُنَّ بَيْعَتٌ بَيْعَتًا
 آن ژا به الف بدل کردند بوجه اتقاء الساکنین شد میان الف و عین الف را حذف
 کردند تا از عین بَیْعَتِ الِ گشتند بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ
 تا دلالت کند بر حذفیت یا تا از بَعَثَ آد گشتند بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ
 بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ
 بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ
 معلوم بود از ذکر دزد سبوی صلش که صلش بویع بود یک حرف از حروف آنین مفوم
 با سکون فاکلمه در اولش در آوردند از بَیْعُ شد بعد یا متحرک یا قبلش حرف میج
 ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل ناند بوجه اتقاء الساکنین شد میان
 یا و عین در جمعی مؤنث یا را حذف کردند تا از بَیْعُ گشت بَیْعُ شَدَّ بَیْعُ شَدَّ بَیْعُ
 بَیْعُونَ بَیْعٌ بَیْعَانِ بَیْعَانِ بَیْعَانِ بَیْعَانِ بَیْعَانِ بَیْعَانِ بَیْعَانِ بَیْعَانِ بَیْعَانِ
 در اصل بَیْعَانِ بود میبایع فعل مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع
 مجهول را اسم مفعول سازند زد کردند سبوی صلش که صلش بَیْعُ بود حرف مضارع
 را حذف کردند به عوض او میم مفتوحه در اولش در آوردند از بَیْعُونَ شد بعد یا متحرک
 یا قبلش حرف میج ساکن حرکت یا را نقل کردند بما قبل ناند بوجه اتقاء الساکنین
 شد میان واو و یا را حذف کردند تا از بَیْعُونَ گشت بَیْعُونَ شَدَّ بَیْعُونَ شَدَّ بَیْعُونَ

شدند یخات در اصل خات بود خات فعل ماضی معلوم الم رد کردند بسوی صلش که
 اهلش خوف بود یک حرف از حرف اَتَبَن مفتوحه با سکون فاکمه در او شش
 در آوردند تا قبل آخر حرکت نخه دادند در آخرش اعراب نعی در آوردند تا از خوف گشت
 یخوت شد بعده و از متحرک قبلش حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بمقابل
 دادند بعده و او ساکن را قبلش مفتوح آن و او را به الف بدل کردند تا از یخوت
 گشت یخات شد باقی این باب تیاس ست فرق ندارند با آنکه فعل ناقص بر
 شش باب شهر آمده است باب اول از ناقص وادی تیاس بر نص و نصو
 نصو آمده است همچون دعای دعاء و دعوة فحوا دع و دعی ید علی
 دعاء و دعوة فذاک مد عو لم یدع لم یدع لا یدع عو لا یدع علی ان یدع عو
 لن یدع علی لیدع لیدع الامر منه ادع والنهی عنه لا تدع لا
 تدع والظرف منه مد علی والاله منه مد علی و مد عات و
 مد عاء و الجمع منهما مذایع و مدایعی و فعل التفضیل منه ادعی و الموش
 منه دعی و الجمع منهما اذریع و دعی دعاء در اصل دعاء و بود و واقع شد
 بعد از الف زائده و این چنین نقل بود آن و او را بهز مفتوحه بدل کردند تا از دعاء
 گشت دعاء شد دعاء در اصل دعاء بود دعاء اسم مصدر بود چون خوانند که اسم مصدر
 را فعل ماضی معلوم سازند و کردند بسوی صلش که صلش دعاء و بود ضم دال الفتح بدل
 کردند الف تنوین مصدری را حذف کردند تا از دعاء داشت دعوا شد بعده و او متحرک را قبلش

مفتوح آن و او را با الف بدل کردند تا از دَعْوَا گشت دَعَا شد دَعْوَا بر حال فتح داشت
 دَعْوَا در اصل دَعْوَا بود و او متحرک اقبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند بعد
 التقاء الساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تا از دَعْوَا گشت دَعْوَا
 شد دَعْت در اصل دَعْوَتْ بود و او متحرک با قبلش مفتوح آن و او را با الف بدل کردند
 بعد التقاء الساکنین شد میان الف تائی ساکن حقیقی الف را حذف کردند تا از دَعْوَتْ
 گشت دَعْت شد دَعْتا در اصل دَعْوَتا بود و او متحرک با قبلش مفتوح آن و او را با الف
 بدل کردند بعد التقاء الساکنین شد میان الف تائی ساکن حقیقی الف را حذف کردند تا از
 دَعْوَتا گشت دَعْتا شد باقی بر حال خودست مجرور صیغه این است دَعَا دَعْوَا دَعْوَا
 دَعْت دَعْتا دَعْوَن دَعْوَت دَعْوَمَّا دَعْوَتُم دَعْوَت دَعْوَتُمَّا دَعْوَتَن دَعْوَتَن دَعْوَتَن
 یَدْعُو در اصل دَعَا بود دَعَا فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل
 مضارع معلوم سازند در کردند بسوی فعلش که فعلش دَعْو بود یک حرف از حرف اِ تین
 مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش در آوردند قبل آخر حرکت فمه دادند در آخرش اعراب
 فعلی در آوردند تا از دَعْوَا گشت یَدْعُو شد بعد در یَدْعُو تَن دَعْوَا دَعْوَتَن دَعْوَتَن
 ثقیل بود آن را انداختند تا از یَدْعُو تَن دَعْوَا دَعْوَتَن دَعْوَتَن یَدْعُو تَن دَعْوَا دَعْوَتَن دَعْوَتَن
 شدند یَدْعُو تَن دَعْوَا بر حال خود است یَدْعُو تَن دَعْوَتَن دَعْوَتَن در اصل یَدْعُو تَن
 دَعْوَتَن بودند ضمیر بود و ثقیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد میا و
 و او را اولی را حذف کردند تا از یَدْعُو تَن دَعْوَتَن دَعْوَتَن گشتند یَدْعُو تَن دَعْوَتَن

شدند تد عین در اصل تد عوین بود کسره بر واو ثقیل بود آن را انداخته نقل کردند
بما قبل و اند بعد از سلب حرکت یا قبل بعد از تقاء الساکنین شد میان او یا و او را حذف
کردند تا از تد عوین گشت تد عین شد مجرور به است یذ عوید عوین یذ عو
تد عو تد عوان یذ عون تد عو تد عوان تد عون تد عین تد عوان
تد عون ادعوت تد عو ذایع در اصل یذ عو بود یذ عو فعل مضارع معلوم
بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند در کردند بسوی صلش اولش
یذ عو بود حرف مضارعت را حذف کردند الذ ذاعو شد بعده و او متحرک آقبش کسره
آن و او را بیابا بدل کردند تا از ذاعو گشت ذاعی شد بعده ضممه بر یا ثقیل بود آن را
انداختند بعده التقاء الساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و تنوین بما قبل
و اند تا از ذاعی گشت ذایع شد ذایعیان ذایعین هر دو تشبیه ذایع است
ذایع اکم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را تشبیه سازند در کردند بسوی صلش
که صلش ذاعی بود در آخر شیف براهی علامت تشبیه رحالت رفع الذ ذایعیان شد در
حالت رفع و یا ذایعین شد در حالتی نصب هم در اعون ذایعین در اصل ذایعین
ذایعین بودند حرکت یا در نقل کردند بما قبل دادند بعد از سلب حرکت یا قبل بعده التقاء
الساکنین شد میان و او و یا و یا میان یاین یا ای اولی را حذف کردند تا از ذایعین
ذایعین گشتند ذاعون ذایعین شدند ذایعة در اصل ذایع بود ذایع اکم واحد
مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را اکم واحده مؤنثه سازند در کردند بسوی صلش که

اصلش دایمی بود در آخرش تائی متحرکه نمونه از برای علامت تائینش آوردند از دایمیته
 شد دایمیتان در اعیانین هر دو ثنیه دایمیته است از دایمیتان شد در حالت رفع
 دایمیتان شد در حالتی نصب جردایمیته جمع مونت سالم دایمیته است دایمیته
 اسم واحد مونت بود چون خواستند از دایمیتا که شد بعد در حزن از یک جنس هم آمدند اولی را
 خاف کردند از دایمیتا که گشت دایمیتا شد دعا که جمع تکسیر ذراع است ذراع اسم واحد
 مذکر بود چون گشت که اسم واحد مذکر را جمع تکسیر سازند و کردند بوی اصلش که اصلش دایمی بود
 حرف دل و ثالث ذراع را حرکت فتحه دادند الف حدان اخذ کردند به عوض در آخرش تائی
 متحرکه نمونه از برای علامت جمع تکسیر در آوردند تا از دایمی گشت دایمیته شد بعد یا
 متحرک قبلش مفتوح آن یاء الف بدل کردند تا از دایمیته گشت دعا که شد بعد فتحه
 دال را بضم بدل کردند تا التباس مع با مفرد آن یاء همچون صلوة و زکاة و قنایه از دعا که
 گشت دعا که شد دعا که جمع تکسیر ذراع است ذراع اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم
 واحد مذکر را جمع تکسیر سازند و کردند بوی اصلش که اصلش دایمی بود حرف دال را حرکت ضمیه
 دادند ثانی است از دو ساختند حرکت فتحه ادو الف حدان اخذ کردند چهارم با الف از
 برای علامت جمع تکسیر در آوردند در آخرش تنوین ممکن آوردند تا از دایمی گشت دعا که شد بعد
 یا واقع شد بعد ز ساف زایم و این چنین ثقیل بود آن یاء همزه مضمومه بدل کردند تا از دعا که
 گشت دعا که شد دعا که نیز جمع تکسیر ذراع است ذراع اسم واحد مذکر بود که اصلش دایمی بود حرف
 اول را حرکت ضمیه از ثانی ساختند حرکت فتحه دادند ثانی حدان اخذ کردند تا از

دَاعِی کُوعِی شد بعد ضم بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد میا یا و
 تنوین یا را حذفت که یزد و تنوین را بما قبل دادند تا از دَاعِی گشت دُعی شد و فاعل جمع تکمیل
 دَاعِیّه است دَاعِیّه اسم واحد مونثه بود چون خواستند که اسم واحد مونثه را جمع تکمیل
 کردند بسوی اصلش که اصلش دَاعِیّه بود حرکت اول بر حالت خود باقی گذاشتند ثانی که
 قابل حرکت نبود آن را با و مفتوحه بدل کردند الخ دَاعِی شد بعد ضم بر یا ثقیل بود آن
 را انداختند پس به عوض حرکت او تنوین در آوردند و بن تنوین عوض ست و تنوین
 عوض در غیر مصرت جائز ست بیه التقاء الساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذفت
 که یزد و تنوین را بما قبل دادند تا از دَاعِی گشت دَاعِی شد دَاعِی شد دَاعِیّه هر دو
 مصخران دَاعِیّه است دَاعِیّه هر دو اسمی مکبران بودند الخ ذکر کردند بسوی
 اصلش که اصلش دَاعِی دَاعِیّه بود حرکت اول را حرکت ضم دادند ثانی که قابل حرکت بود
 آن را با و مفتوحه بدل کردند الخ دَاعِی دَاعِیّه شد بعد ضم بر یا
 ثقیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد میان تنوین یا را حذفت کردند
 تا از دَاعِی گشت دَاعِی شد مجموعه صیغ این ست دَاعِی دَاعِیان دَاعِون
 دَاعِیّه دَاعِیان دَاعِیّه دَاعِی دَاعِی دَاعِی دَاعِی دَاعِی دَاعِی دَاعِی در اصل
 دَعا بود دَعا فعل ماضی معلوم بود چون خواستند الخ که اصلش دَعا بود حرکت اول را حرکت ضم
 دادند قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از دَعا گشت دَعا شد بعد ضم بر یا و متحرک قبلش کسره
 آن را با و بدل کردند تا از دَعا گشت دَعا شد دَعا دَعا دَعا دَعا دَعا دَعا دَعا دَعا

رَعَيْنَ رَعِيَّتَ رَعِيَّتُمَا رَعِيَّتُمْ رَعِيَّتِ رَعِيَّتِمَا رَعِيَّتَيْنِ رَعِيَّتِ رَعِيَّتِنَا
 بعده رَعُوْا در اصل رَعِيُوْا بود - ضمه بر یا ثقیل بود آن را نقل کردند بما
 قبل دادند بعد از سلب حرکت با قبل بعده التقاء الساکنین شد میان واو و یا یا را
 حذف کردند تا از رَعِيُوْا گشت رَعُوْا شد یَدْعُوْا در اصل یَدْعُوْا بود تا فاعل مضارع
 معلوم بود الخ یَدْعُوْا شد یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا
 تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا
 در یَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا
 کردند بعده یا متحرک با قبلش مفتوح آن را با الف بدل کردند تا از یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا
 اَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا
 را با یا بدل کردند تا از یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا
 واو چهارم جا واقع شد با قبل او ضمه نبود آن را با یا بدل کردند تا از یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا
 تَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا
 الساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تا از یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا
 و در یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا
 از یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا
 قبل او ضمه نبود آن را با یا بدل کردند تا از تَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا
 با قبلش مفتوح آن را با الف بدل کردند پس التقاء الساکنین شد میان الف و یا الف را

حزن کردند تا از مُدّ عین گشت تدّ عین شد مجموعہ ہذا مدّ علی تدّ عیان مدّ عون
 تدّ علی تدّ عیان مدّ علی تدّ عیان تدّ عون تدّ عین تدّ عیان
 تدّ عین ادّ علی تدّ علی مدّ عون در اصل مدّ علی بود مدّ علی فعل مضارع مجهول بود
 الہ کہ اہلش مدّ عون بود حرف مضارعت را حزن کردند بجای او سیم مفتوحہ با سکون ناکملہ
 در ادّش آوردند الخ مدّ عون و شد مجعولہ دو حرف از یک جنس ہم آمدند اول ساکن ثانی
 متحرک اول در ثانی ادغام کردند تا از مدّ عون و گشت مدّ عون شد مدّ عون
 مدّ عون مدّ عون مدّ عون مدّ عون مدّ عون مان مدّ عون ات مدّ علی
 مدّ یعی و مدّ یعیۃ من مدّ عون الی مدّ عون ات حالات ثلاثہ اعراب
 قیاس است مک اعی جمع تکمیر مدّ عون و مدّ عونۃ است مدّ عون و مدّ عونۃ
 ہر دو اسمی و حدان بودند الخ رد کردند بر وی اصل کہ اہل ایشان مدّ عون و مدّ عونۃ
 بودند حرف اول بر حالت خود بانی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند الخ
 مدّ اعی و شد مجعولہ و او ساکن ما قبلش کسر الخ مدّ اعی و شد مجعولہ و او یاء ہم
 آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را بیا بدل کردند یا دریا ادغام کردند
 تا از مدّ اعی و گشت مدّ اعی شد مدّ یعی و مدّ یعیۃ ہر دو مصدران مدّ عون
 و مدّ عونۃ است الہ کہ اہل ایشان مدّ عون و مدّ عونۃ است حرف اول را
 حرکت ضمہ دادند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند آہ مدّ یعی و و مدّ یعیۃ شدند
 مجعولہ و او ساکن ما قبلش کسر آن و او را بیا بدل کردند تا از مدّ یعی و و مدّ یعیۃ

گشتند مَدَّیْجُو و مَدَّیْجُو گشتند بوجه و آو و یا هم آید از مَدَّیْجُو و مَدَّیْجُو
 شدند اِنْ یَدْعُ اِنْ یَدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ در اصل مَدَّیْجُو و مَدَّیْجُو بودند
 چون اِنْ شرطیه تشکیک جازمه معلوم در اول ایشان در آوردند آخر ایشان اجزم
 کردند علامت الحزنی در آخر مضرات مثل المام بغیر از ستوط حرف علت شد تا اند
 یَدْعُو تَدْعُو اُدْعُو تَدْعُو گشتند اِنْ یَدْعُ اِنْ یَدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ
 شدند تشبیه با غیره فرق ندارند مجرور هَذَا اِنْ یَدْعُ اِنْ یَدْعُو اِنْ یَدْعُو
 اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُو اِنْ یَدْعُو اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُو اِنْ تَدْعُو
 اِنْ تَدْعُو اِنْ تَدْعُو اِنْ تَدْعُو اِنْ اُدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُو علی هذه القیاس
 است مجرور هَذَا میباشند اِنْ یَدْعُ اِنْ یَدْعُو اِنْ یَدْعُو اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُو
 اِنْ یَدْعُو اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُو اِنْ تَدْعُو اِنْ تَدْعُو اِنْ تَدْعُو اِنْ تَدْعُو
 تَدْعُو اِنْ اُدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُو فرق ندارند لیکن در مجرور تقدیراً عمل
 میکنند زیرا که الف قابل اعراب نیست اُدْعُ در اصل تَدْعُو بود و تَدْعُو فعل مضارع
 مخاطب معلوم بود از پس هَمْز و صلی منصوبه در اولش در آوردند آخرش را وقف کردند و
 علامه الوقفی در آخر مضرات مثل المام بغیر از واحده مؤنثه فحاطه قوط حرف علت
 شدند از تَدْعُو گشت اُدْعُ شد دیگر تشبیه و جمع و غیره قیاس است مجرور آن که
 اُدْعُ اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو در اصل اُدْعُ بود چون
 فون تاکید ثقلیه با متصل شد و آو مخدوفه را پس عود نمود یعنی بر فحاطه نشاند و فون تاکید

قتله را نیز حرکت نهد دادند تا از آن گشت از عَوْن شد دیگر قیاس کنند از عَوْن
 اَرْعَوْن اَرْعَنْ اَرْعِن اَرْعَوَان اَرْعَوَانِ ضعیف علی هذه القیاس است
 اَرْعَوْن اَرْعِن اَرْعَوْن مدعی را از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت
 را حذف کردند بجای اویم مفتوحه و او شد آوردند اَرْعَوْن شد بعد و او واقع
 شد بوضع چهارم ما قبل اضمه بود آن و او را بیا بدل کردند تا از مدعی گشت
 مدعی شد بعد و ضممه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد
 میان یا و تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل دادند تا از مدعی گشت مدعی
 شد مدعیان مدعیین هر دو متشبه مدعی است مدعی اسم واحد بود الم رد کردند
 بسوی صلش که صلش مدعی بود در آخرش الف از برای علامت تشبیه و حالت
 رفع آه مدعی جمع تکسیر مدعی است مدعی اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد
 را جمع تکسیر سازند که بسوی صلش که صلش مدعی بود حرف اول بر حالت خود
 باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت نهد دادند سوم با الف از برای علامت جمع
 تکسیر در آوردند حرف که ما بعد از الف جمع تکسیر بود آن را حرکت کسره دادند تنوین
 را حذف کردند از جهت منع حرف تا از مدعی گشت مدعی شد بعد حرکت یا
 را انداختند پس به عوض حرکت یا تنوین در آوردند و این تنوین عوض است و
 تنوین عوض در غیر مصرع جائز است بعد التقاء الساکنین شد میان یا و تنوین
 یا را حذف کردند تنوین را بما قبل دادند تا از مدعی گشت مدعی شد مدعی

تصغیر مذعی است مذعی اسم واحد مکبر بود چون خواستند که اسم واحد کبر را اسم
واحد مصغر سازند کردند بسوی اصلش که اصلش مذعی بود حرف اول را حرکت
ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جایا از برای علامت تصغیر در
آوردند حرف که مابعد از یائی تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند تا از مذعی گشت
مذعی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعده التقاء الساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل دادند تا از مذعی گشت مذعی
شد مذعی مدعیان مدعی مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان
کردند حرف مضارعت را حذف کردند بجای او هم کسره درآوردند و دادند
قبل آخر را حرکت فتحه دادند در آخرش تنوین ممکن از برای علامت لمینه قرار دهند
تا از فعل مضارع مطلق گشت مذعی شد بعده واو واقع شد بموضع چهارم
ما قبل او ضمه نبود آن را وادریا بدل کردند تا از مذعی گشت مذعی شد
بعده ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعده التقاء الساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل دادند تا از مذعی گشت مذعی
شد قیاس بر وزن ست تکرار بکار نیست مجموعه هذا مذعی مدعیان مدعیان
مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان
کردند بجای او هم کسره درآوردند و دادند ثالث و رابع را حرکت فتحه دادند در
آخرش آئی متحرکه نمونه از برای علامت آلت وسطی درآوردند تا از فعل مضارع مطلق

گشت مَدْعَوْهٌ شد بجهه داو متحرک با قبلش مفتوح آن واو را به الف بدل کردند
تا از مَدْعَوْهٌ گشت مَدْعَاةٌ شد مَدْعَاةٌ مَدْعَاةٌ هر دو تشبیه
مَدْعَاةٌ است الا که هلس مَدْعَوْهٌ بود در آخرش الف از برای علامت تشبیه
در حالت رفع الخ مَدْعَاةٌ جمع تکبیر مَدْعَاةٌ است مَدْعَاةٌ اسم واحد مَدْعَاةٌ
رد کردند صوبی هلس که هلس مَدْعَوْهٌ بود کسرویم را به فتح بدل کردند ثانی
ساکن را حرکت فتح دادند سوم جالف الخ مَدْعَاةٌ شد بجهه داو متحرک با قبلش
مکسور آن واو را بیا بدل کردند تا از مَدْعَاةٌ گشت مَدْعَاةٌ شد بجهه ضمیه بر
یا ثقیل بود آن را انداختند پس به عوض حرکت یا تنوین در آوردند الخ تا از مَدْعَاةٌ
گشت مَدْعَاةٌ شد مَدْعَاةٌ تغییر مَدْعَاةٌ است مَدْعَاةٌ اسم واحد تکبیر بود
الا که هلس مَدْعَوْهٌ بود حرف بدل را حرکت ضمیه دادند ثانی ساکن را حرکت فتح
دادند الخ مَدْعَاةٌ شد بجهه داو متحرک با قبلش مکسور الخ مَدْعَاةٌ شد مَدْعَاةٌ
مَدْعَاةٌ مَدْعَاةٌ مَدْعَاةٌ مَدْعَاةٌ را نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند
حرف مضارعت اخذ کردند الخ مَدْعَاةٌ شد بجهه داو واقع شد بجهه از الف
زائده الخ مَدْعَاةٌ شد مَدْعَاةٌ ان مَدْعَاةٌ هر دو تشبیه مَدْعَاةٌ است
مَدْعَاةٌ اسم واحد بود آه مَدْعَاةٌ جمع تکبیر مَدْعَاةٌ است مَدْعَاةٌ اسم واحد
بد چون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر سازند رد کردند صوبی هلس که هلس مَدْعَاةٌ
بود کسرویم را بفتح بدل کردند الخ مضارعه النقص مَدْعَاةٌ بجهه الف ساکن

ما قبلش کسور آن الف را بیا بدل کردند تا از هذه النقش گشت مَدَّ عَمُو شد
بعده داو یا بهم آمدند نخستین حرف ایشان ساکن الِو مَدَّ اعْمی شد مَدَّ لِعِی علی هذه
القیاس است مَدَّ عَاء مَدَّ عَاء ان مَدَّ اعْمی مَدَّ لِعِی اَدْعِی از فعل مضارع
معلوم بنا کردند حرف مضارعت را غایت کردند بجائی او همزه مفتوحه تفضیلیه در
آوردند الِو اَدْعُو شد بعده و او چهارم جا واقع شد ما قبل او همزه بود آن را بیا بدل کردند
تا از اَدْعُو گشت اَدْعِی شد بعده یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا را با الف بدل
کردند تا از اَدْعِی گشت اَدْعِی شد اَدْعِی ان اَدْعِی ان اَدْعِی ان هر دو تشبیه اَدْعِی است
اَدْعِی اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را تشبیه سازند و کردند بسوی
صَلَش که صَلَش اَدْعُو بود در آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع
تا از اَدْعُو گشت اَدْعُو ان اَدْعُو ان شد بعده و او چهارم جا واقع شد ما قبل او همزه
بود آن را بیا بدل کردند تا از اَدْعُو ان اَدْعُو ان گشتند اَدْعِی ان اَدْعِی ان
شدند اَدْعُو ان اَدْعِی ان هر دو جمعی مذکر سالم اَدْعِی است الِو اَدْعِی جمع تکبیر
اَدْعِی است اَدْعِی اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکبیر سازند
و کردند بسوی صَلَش که صَلَش اَدْعُو بود حرف اولی بر حالت خود بانی گذاشتند ثانی
ساکن را حرکت فتح دادند آه اَدْعُو شد بعده و او متحرک ما قبلش کسور آن را با بیا بدل
کردند تا از اَدْعُو گشت اَدْعِی شد بعده حرکت یا را انداختند پس بعضی حرکت
یا تنوین نهادند و این تنوین عوضی است الِو اَدْعِی شد اَدْعِی اَدْعِی اَدْعِی است

اَدْعَى اسم واحد مکرر بود الخ مجرور به اَدْعَى اَدْعِيَانِ اَدْعَوْنَ اَدْعِ اَدْعِ اَدْعِ
 در اصل اَدْعَى بود اَدْعَى اسم واحد مکرر بود چون خواستند که اسم واحد مکرر را کم واحد
 مؤنث سازند و کردند بر وی هِلَش که هِلَش اَدْعَوْ بود همزه را حذف کردند تا بی ساکن
 را حرکت ضمه دادند با سکون بین کلمه ضمه و او را بغتة بدل کردند در آخرش الف مقصوره
 از برای علامت اسم تفضیل بونث سازد و دند تا از اَدْعَوْ گشت دَعْوَى شد بوجه و او را بیا بدل
 کردند تا از دَعْوَى گشت دَعْوَى شد دَعْيَانِ دَعْيَانِ هر دو تثنیه دَعْوَى است دَعْوَى اسم
 واحد مؤنث بود و الخ در آخرش الف از برای علامت تثنیه در حالت رفع و یا در حالتی نصب جبر و
 نون مکسره عوض از حرکت رفعی مفروقه در آخرش در آوردند بوجه انتقاد الساکنین شد بین
 الفین در حالت رفع و میان الف و یا در حالتی نصب جبر الف ابیائی مقصوره بدل کردند تا از دَعْوَى
 گشت دَعْيَانِ شد در حالت رفع و یا حَقِيقَتَيْنِ شد در حالتی نصب جبر بوجه یا متحرک
 ما قبلش حرف صمیم ساکن حرکت یا و را بما قبل دادند یا در یا ادغام کردند تا از دَعْيَانِ
 دَعْيَانِ گشتند دَعْيَانِ دَعْيَانِ شد دَعْيَانِ جمع بونث سالم دَعْوَى است الخ
 بوجه انتقاد الساکنین شد میان الفین الف اولی را بیائی مقصوره بدل کردند تا از دَعْوَى
 گشت دَعْيَانِ شد بوجه یا متحرک قبلش حرف صمیم ساکن الخ دَعْيَانِ شد دَعْوَى جمع
 تکمیل دَعْوَى است دَعْوَى اسم واحد مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنثه را جمع
 تکمیل سازند حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتن ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند فتوحه یا
 را بضمه بدل کردند الف مقصوره را حذف کردند تا از دَعْوَى گشت دَعْوَى شد بوجه یا متحرک

با قبلش مفتوح آن یا را به الف بدل کردند تا از دعای گشت دعای شد دعایی در اصل
 بود دعوی اسم خاصه مکبره بود چون الم و دعوی شد مجرّمه هذا دعوی زعیان دعویا دعوی
 دعوی باب هم از ناقص یای تلباس بر ضرب تفریب آمده است چون می یوزمی
 رمیایا الی تیر انداختن فهو رام و در می یوزمی رمیایا ذل المعز می لم یوزم لم یوزم
 لا یوزمی لا یوزمی کن یوزمی کن یوزمی الی یوزم الی یوزم الا مر منه ارم والنهی
 عنه لا یوزم لا یوزم انظر منه مر می والاله منه مر می و مر ما
 و مر ما و الجمع منهما ارام و در ای و انفل تفصیل منه ارمی و المونث منه
 تر می و الجمع منهما ارام و در می مر می را از فعل مضارع مطلق بنا کردند و در
 مضارعت را حذت کردند بجای اومیم مفتوحه در آوردند با قبل آخر افتحه دادند زیرا
 که گفته شد بیت

یُفْعِلُ مَفْعِلٌ است الا از ناقص اے کمال

غیر از یُفْعِلُ مَفْعِلٌ است الا که باشد

از مثال و در آخرش تنوین ممکن در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مزومی شد
 ضمّه بر یا ثقیل بود انداختند جده التقاء الساکنین شد میانند یا و تنوین یا را حذت
 کردند و تنوین را بما قبل دادند مزومی شد با سیم ناقص یای قیاس بعلیم یعلّم علیما آمده
 چون می یوزمی تر ضیاً الرضی خوشنود شدن فهو راض و در ضی یوزمی سخیاً
 فذا المعز ضی لم یوزم لا یوزمی لا یوزمی کن یوزمی کن یوزمی کن یوزمی

آرایخ و نغی۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طالبان باتمکین و علماء اسخین را معلوم باد اگر چه مرتبہ بندہ نہ اینست کہ
 در خصوص صحت کلام کتاب یا غلطی آن اشارہ کند ولیکن بمقتار بحسن اخلاق بزرگان
 کہ چشم از عوالب زیر دستان میوشند و در افتائی جرائم کترین نکوشند در حضور میگویم
 کہ کتاب صرف میر تقی ازین در اکثر اعلاہا و صیغہا بسیار غلطی داشت و نسخہ فاضل
 مرحوم ملا دلی محمد اخذ صاحب اگر چه صحیح بود مگر بہ سبب طوالت منقض بہ ملالت گردید و
 بآن نسخہ صرت میرزایاب ہم بود لہذا بحکم ضرورت این خادم علماء احمد عبدالرزاق
 باقلت بصاعت خود در وقت کوتاہ تصحیح نمودم از اخلاق محمودہ بزرگان چنین توقع دارم
 کہ اگر خطا و یا نقصان بہ بیند آن را اصلاح نموده و این مفتقر را بدعائی خیر مرحمت
 فرمایند زیر کہ انسان از سہو و خطا خالی نیست ۔ ۱۳۳۱ھ

اللهم اغفر لکاتبه و معصحه و مؤلفه و قاریه و الجویم و جمیع المومنین و
 المومنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء و المنعم و الاموات و صلی الله
 تعالی علی خیر خلقه محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین ۔ علی عبدالرزاق حرم
 یطلب من

الْمَلِکَةُ الْحَقِّقَةُ نَسْلًا

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

فون ۶۶۰۴۹۳